

## گفتمان گفت و گو

دکتر محمد قراگوزلو

مقاله «گفتمان گفت و گو» در دو بخش تنظیم و بخش نخست آن به شیوه‌ای خاص نوشته شده است. هر چند جناب آقای دکتر قراگوزلو در آغاز مقاله توضیحاتی در این زمینه داده‌اند، ولی در نامه‌ای به مدیر مسئول ماهنامه، موضوع را بیشتر شکافته و هدفشان از گزینش چنین شیوه‌ای برای بیان مطلب را به خوبی روشن ساخته‌اند. با موافقت استاد، نخست بخشهایی از این نامه را به نظر خوانندگان گرامی می‌رسانیم.

اطلاعات سیاسی - اقتصادی

با سلام و احترام . . . . .

بدین وسیله مقاله‌ی مفصلی ذیل عنوان «گفتمان گفت و گو» در دو بخش تقدیم می‌شود.

از آن جا که بخش اول این جستار کمی تازیداری بار و ندمتعارف مقالات مطروحه در آن وزین نامه متفاوت است ضروری می‌دانم چند نکته را خاطر نشان کنم.

الف. هدف از طرح صحنه‌های دیالوگ میان مردم نشان دادن سطح دانش و آگاهی متوسط مردم ایران است، بدون افراط و تفریط؛ و این امر بدان منظور است که بعضی از رسانه‌های گروهی از جمله صدا و سیما به دنبال پیش آمدن هر مشکل سیاسی اقتصادی (داخلی و بین‌المللی) بلافاصله دور بین خود را به نزد مردم می‌برند و از ایشان نظر سنجی می‌کنند.

ب. گفته می‌شود مردم ایران با هسته‌ای شدن کشور به هر شکل موافق هستند. صرف نظر از این که موضوع فوق در شعارهای انتخاباتی هیچ یک از نمایندگان مجلس هفتم و چهارم و پنجم (دوره‌ی اول و دوم ریاست جمهوری) مطرح نشده است، معلوم نیست مردم چه گونه و به چه شیوه به این برنامه‌ی مهم و سرنوشت ساز رای داده‌اند.

«مقوله‌ی توسعه‌ی سیاسی، اصلاحات و گفت و گوی تمدن‌ها» که در شعارهای انتخاباتی خانمی رای آورده جایی نرسید حال این موضوع که اصلاً در برنامه‌های انتخاباتی ایشان نبوده، چگونه می‌تواند به اعتبار چند نظام‌های خبیانی جزو مطالبات مردم قلمداد شود (یادآور شوم که من شخصاً مخالف هسته‌ای شدن کشور نیستم و برای این موضوع دلایل منطقی دارم، اما مردم عادی چه طور؟)

ج. با توجه به پیچیدگی فوق‌العاده موضوع هسته‌ای شدن کشور به نظر من اظهار نظر مردم (عادی) در این زمینه، اعتبار ندارد و هر حکومتی یا حداقل اکثریت دموکراسی نیز عقلاً، منطقی و . . . برای تصمیم‌گیری در این مورد حساس و پیچیده به آرای مردم (کوچک و بازار) مراجعه نمی‌کند، آن هم مردمی که از اشعه‌ی لامی ترسند چه رسد به تشعشعات رادیواکتیو!

۱. ج. بسیار بدیهی است که در مواردی از قبیل بحران هسته‌ای شدن استادان دانشگاه و مراکز نظریه پردازی (که در ایران وجود ندارد) تنها کسانی هستند که می‌توانند به تریز راه و تصمیم موجود را به هر ایران سیاسی کشور . . . پیش نهاد کنند.

۲. ج. مراجعه به آرای استادان می‌باید با دقت نظر گرفتن این مقوله صورت گیرد که این استادان در مسایل سیاسی کشوری طرف، صاحب نظر و نگاه ایشان به پدیده‌های سیاسی و اقتصادی نگاهی غیر ایدئولوژیک و صرفاً بر مبنای منافع ملی باشد.

د. این که هر روز ملاحظه می‌کنیم گروهی از مردم . . . به خیابان می‌آیند و از برنامه‌ی هسته‌ای شدن کشور دفاع می‌کنند باید برای همیشه از سوی عقلای قوم جمع شود.

اقاً . . . . .

برای توزیع چنین وضعی ناگزیر شدم یک مرکز مهم اقتصادی را با نامادنانوایی نشان دهم.

مردم و افکار عمومی کسانی هستند که در صف ایستاده‌اند.

نکته‌ی جالب این که مردم با هر سواد و فهم و شعوری در چند مقوله‌ی به غایت مهم راه‌بردی و بی‌نهایت پیچیده از قبیل:

انتخابات ریاست جمهوری آمریکا

- ماجرای N.P.T و هسته ای شدن کشور

- انتخابات ریاست جمهوری آینده ایران

اظهار نظر قاطع و کارشناسی می کنند و بدون رعایت آداب گفت و گو نظر بهی؟! خود را عین صواب و مطلق حقیقت می بیند. جماعتی که در صف نانوایی ایستاده اند حرکتی است نمادین و نشان گر این موضوع. مردمی که نان ندارند، مردمی که به نان ظهور و شب شان محتاج هستند و برای لقمه ای نان به صف شده اند، چه گونه می توانند در این مورد به اظهار نظر آن هم کارشناسی بپردازند؟ پایان هر گفت و گو در ایران به طور عادی به همان جایی می کشد که در کنار نانوا می کشید. گفت و گوی مردان با نان شان؛ گفت و گوی دوراننده که تصادم کرده اند... مگر گفت و گوی این جانب با یکی از حضرات استاد دانشگاه تهران دارای P.H.D جامعه شناسی و علوم سیاسی راز سیمای کشور مشاهده نفرموده اید که دست کم در دو جلسه گفت و گو (پیرامون جهانی شدن) بالغ بر ۳ ساعت جناب استاد به تحقیق ۸۳ بار سخن این جانب را قطع فرموده و رفته رفته کلام را گسیختند و حداکثر واکنش من کوبیدن خود کار روی میز بود. و تن ندادن به ادامه ی گفت و گو در جلسه ی سوم...

هدر نتیجه چنین گفت و گو هایی! هم امکانات نرم افزاری و سخت افزاری کشور از میان می رود و هم وقت زیادی تلف می شود و هم مسیر انتخابی در خط غریب اشتباه فاحش فرو می رود و در نتیجه به جز ایجاد گسل های اجتماعی و سیاسی میان مردم و حکومت (مردم و نانو) [نانوا: کسی که به مردم نان می دهد، در کشورهای توسعه نیافته مثل ایران حکومت است. آو ایجاد افتراق میان مردم و مردم (که با عبارات «دل های سوخته» بیان شده است) در نهایت هیچ پدیده ی مثبتی دست هیچ کس را نمی گیرد. نانوا می تعطیل می شود؛ مردم نان ندارند؛ مردم حتماً نمی دانند نان (منظورم ساز و کارهای سیاست اقتصادی است) چه گونه و از چه مسیری به دست می آید (نان چند بخش است؟).

امید دارم با این توضیحات - که مطمئن هستم نزد شما زیر پرده به کرمان است - تا حدودی توانسته باشم منظور خود را از دیگر گونگی بخش اول این جستار نشان دهم. راستش چاره ی دیگری نداشتم...

## درآمدی از گونه های دیگر

داستان های متأثر از رئالیسم سوسیالیستی - در صورتی که شولای اصول دانش سیاست را بیوشد به گونه ای اجتناب ناپذیر خشک و شکننده خواهد بود. گذشته از آن، اطلاق داستان به چنین پدیده هایی تحریف نقد ادبی تواند بود. بدین اعتبار، داستان نویسان برجسته ای چون داستایفسکی (این روس ترین روس ها)، تولستوی، گورکی، شولوخوف و... زمانی که می خواستند نکات و احساسات پیچیده فلسفی و سیاسی - مانند شعور ناخود آگاه، وجدان، لایه های راز ناک درون انسان، هستی شناسی فرایوی پسا رومانیسم، جنگ روسیه و فرانسه (۱۸۱۲) و ترسیم سیمای دقیق نظامی گری ناپلئون، الکساندر، کو توزوف و... را وارد حوزه کلام کنند، ناگزیر چند ماجرای عاشقانه را در کنار شکل بندی های زیبایی شناسی و صورتمندی های خیال انگیز می چیدند و با رویدادهای تاریخی می آمیختند. چهره ی زیبا، شاد و

تدوین مقولات سیاسی - اقتصادی در قالب مقاله یا کتاب، به گونه متعارف دستخوش نوعی انقباض ملال آور قلم و انعطاف ناپذیری نشر نوشتاری است و در چارچوبی کلاسیک و بر پایه اصولی کم و بیش علول ناپذیر صورت می گیرد. این ویژگی فقط منحصر به مباحث سیاسی - اقتصادی نیست. می توان گفت - و پذیرفت - طرح و شرح مسایل علمی - که سیاست و اقتصاد، سیاست اقتصادی و اقتصاد سیاسی را نیز پوشش می دهد - همواره همین ویژگی را دارد؛ و اگر چه گاه و بی گاه سخن از ادبیات سیاسی می رود و به دنبال خود این احساس را تداعی می کند که خواننده ی احتمالی جولان عریان نمایش قلم را مشاهده خواهد کرد (مانند داستان های پوشکین و شعرهای والر، لرماتوف و...) اما حتماً داستان سیاسی - بویژه

طرب‌انگیز «ناتناشای» سودایی در رمان عظیم «جنگ و صلح» حاصل ذهن آفرینش گر تولستوی و شناخت ژرف او از مناسبات تودرتوی انسانی است که به سادگی کشف شدنی نیست و به درازای عمر جهان از ادراک مردمان عادی دور است. افزون بر این‌ها، خلاقیت‌های هنری تنها با سلاح یا اندیشهٔ عقل مدرن - بعنوان مهم‌ترین عنصر پدیدار شناخت دانش - در دسترس نویسنده قرار نمی‌گیرد.

آیامی توان تجزیه و تحلیل مؤلفه‌های مانند «گفت‌وگو» را با معیارهای پیش گفته به میانهٔ میدان نقد و بررسی نهاد؟ از يك منظر پاسخ مثبت است. فهم این واقعیت چندان دشوار نیست که پدیده‌ای چون «گفت‌وگو» که از پوسته‌های فلسفی، دینی، عرفانی، سیاسی، کلامی، مفهومی و... برآمده است، دارای چنان ظرفیت و قابلیت است که می‌تواند، در قالب منظومهٔ حکمی و دیگر هنرهای نمایشی تبیین شود؛ چنان که در متن جستار به نقل از جلال‌الدین محمد گفته‌ایم.

از سوی دیگر، گمان می‌رود گرفتن گریبان «گفت‌وگو» و کشاندن آن به دامن نشریه‌ای که منشور نشر دانشی شگفت و گوینده، دربرگیرنده، معرفت و معروف به جدی‌ترین مسایل کلان سیاسی-اقتصادی در سطح ملی و بین‌المللی است و به سبب استمرار انتشار، غنای مقالات و اعتبار علمی نویسنده‌گانش مورد توجه محافل دانشگاهی و مرجع پژوهشگران است (اطلاعات سیاسی-اقتصادی) چندان محمل‌پذیر نباشد. بیداست منظور ما از این مدعا تبیین گفت‌وگو از مزغلی یکسره ادبی، منظوم و شعری است؛ هر چند ماهنامهٔ ما بر پایهٔ برنامه‌ای سنجیده بخشی از صفحات ارزشمند خود را به انتشار مقالاتی از جنس نقد و بررسی پیوند سیاست و ادب اختصاص داده است.

نگارنده بر این باور است درج مقاله‌ای پیرامون - برای مثال - «ارزیابی مشکلات امنیتی حافظ» (محمد قراگوزلو، ۱۳۷۹، صص: ۴۷-۶۱) یا بررسی شعر سیاسی نیما (قراگوزلو، ۱۳۷۵، صص: ۱۷۲) و مقالاتی که از جناب پروفیسور حسن امین و دکتر علی اکبر امینی با تأکید بر پیوستگی شعر و سیاست در ماهنامه منتشر شده است، برای خواننده‌ای که از ایستگاه مطالعهٔ چند مقالهٔ وزین

پیرامون جهانی شدن، جنگ افغانستان و عراق، چالش‌های خلیج فارس و خزر، رویدادهای جهان سیاست و... عبور کرده است، فراتر از زدودن زنگارهای تن و جان، و ستردن خستگی پنهان و بسان سایه‌سار کومه‌ای است که می‌توان در پناه آن نفسی تازه کرد و «ره توشه‌ای برداشت» و «قدم در راه بی‌بازگشت» گذاشت. (مهدی اخوان ثالث، ۱۳۴۹، صص: ۱۲۲) یا آنکه شعر و ادبیات متعهد در نهایت پیوستگی با اصول زیبایی‌شناسی، هیچ‌گاه از رخ نموده‌های سیاسی - اجتماعی عصر خود دور و متنزع نبوده است (محمد قراگوزلو؟ ۱۳۸۱، صص: ۷۵-۱)؛ آیامی توان میان صبغهٔ ماهوی يك مجلهٔ علمی - ترویجی بسیار معتبر در حیطة سیاست و اقتصاد و نشریه‌ای فرضی با مایهٔ شعر و ادبیات خاص، مرزهایی خدشه‌ناپذیر کشید و برای نیم‌نگاه به هر کدام دیدگاهی تازه گزید. بدین سبب صاحب این قلم که در تدوین انبوه یادداشت‌های پراکنده در نزدیک به پانزده سال مطالعه و پژوهش متناوب فلسفی و هستی‌شناسی، گذشته از تحمل رنجی توان کاه، ادبیاتی یکسره ویژه، متفاوت، از گونه‌ای دیگر و به کلی متمایز از نشر دیگران - به تعبیر منتقدانی که ویرایش هفتم متن\* را خوانده‌اند و بی‌تعارف بر قلم جذاب آن تأکید کرده‌اند - برگزیده، مایل است برای ورود به تفسیر و تأویل مؤلفهٔ «گفت‌وگو»، چند گفت‌وگوی کوتاه و عینی را که همهٔ ما هر روزه شاهد دهان‌نمونهٔ آن هستیم در آغاز جستار طراحی کند؛ نه به‌عنوان مصداق، نشانه، گره، نمایه، نماد و نمونه، بلکه به احترام خوانندگان نخبهٔ مجله و شهروندان کشوری که سیاست‌زدگی پوپولیستی روح و روحیهٔشان را آزاده است.

\*\*\*

**الف: ناتوایی: مکانی فرضی اما معنادار.**  
گروهی از مردمان عادی به صف ایستاده‌اند. آرایشی بی‌شباهت به نظم پس از فریاد «از جلو نظام» سرگروهیان. ناتوا عرق از جبین می‌گیرد و پس از بیرون کشیدن نان از تنور یا لحنی بلندتر از نجوای زیر لب قروئند می‌کند که:  
«هرچی دعا کردیم این «جیم کری» برندهٔ انتخابات بشه نشد که نشد.»

○ پیشتر شیوه‌های گفت‌وگو در قرآن کریم ناظر بر استدلال، حکمت، موعظهٔ نیکو و پرهیز از جدل است: «ای رسول ما خلق را به حکمت و برهان و موعظهٔ نیکو به راه خداوند دعوت کن و با بهترین طریق مناظره کن».

خمیر گیر:

«اوستا! دنیا رو چی دیدی؟ خدا تقاص مردم عراق رو می گیره.»

زن کهنسالی که در ابتدای صف ایستاده، پس از جمع کردن نان‌ها به گفت‌وگوی سیاسی دو نفره کارمندان نانوايي اضافه می‌شود. بدون تعارف:  
«آقا! دو ماد [داماد] ما می‌گف [گفت] همین بوش واسه‌ی خریدن رأی مردم کَلّی برنج شمال میون آبادی‌ها پخش کرده! کور شم اگه دروغ بگم!»

مردی از میان صف به این گفت‌وگوی تخصصی و سخت پیچیده سیاسی و اقتصادی اضافه می‌شود:

«میگن طرفدارای بوش شناسنامه‌ها رو به پول ما دونه‌ای دو هزار تومن خریدن... تازه عکس‌ها و شعارهای جیم کری رو هم پاره کردن!»  
نانوا:

«بعله آقا. اون دفعه نیکسون جرزد، گندش در اومد دفعه‌ی قبل هم کلیتون...»

نانوا نگاهی به زن‌های ایستاده در صف می‌کند:  
«ببخشین، شما هم جای آبیجی ماهستین! من می‌گم رییس جمهور اگه با تلفن چی‌اش رابطه... استغفرالله»

خمیر گیر:

«آقا خودمون با همین چشامون از تلیویزیون دیدیم که کارتل [کارترا] با فرح زهرماری می‌خوردن...»

یکی از میان صف:

«کارترا اگه سیاست‌مدار بود که بادوم زمینی و گوجه فرنگی نمی‌کاشت»

خمیر گیر:

«اوستاراس [راست] میگن، کارتل [کارترا] نمک شاهرو خورد نمکدوش رو شیکست؟؟ باهام می‌گه اگه خیانت کارتل نبود شاه هنوز هم شاه بود.»  
یکی از میان صف:

«پیکان سی هزار تومن...»

جوانکی با موهای روغن زده و «تی‌شرتی» که حروف بزرگ متالیکا (METALICA) و تصویر چند هیپی روی آن نقش بسته است، برای دو قرص نان خارج از نوبت بی‌تابی می‌کند:

«آی اوسا! اینجا تو نوايي یا حیاط خلوت کاخ

سفید؟ اصلاً به ما چه کی برده، کی باخته. قرمز ته.

زننده باد «جیمی هیتزفیلد»!

صدای جوانی از ته صف:

«علی دُز... آبی‌اته. زننده باد «امی‌نم»!»

جوان موچرب از خیر نان می‌گذرد و به سراغ صدای «آبی» می‌تازد!

جوان دیگری با روزنامه‌ای مجاله شده به جریان انحرافی بحث اعتراض می‌کند:

«اولاً که به ما خیلی هم مربوطه. اگه دموکرات‌ها سر کار بودن جنگی در عراق نبود و...»

جوان دیگری از وسط صف:

«بفرمایین آقا ضد انقلاب تشریف دارن و یه پا آبدارچی صدام هستن. شاید هم از این که منافقین در به در شدن ناراحتن... مرگ بر منافقین و صدام...»

جوان قبلی:

«چرا ته‌سنت می‌زنی برادر؟ شما فرق «جان کری» و «جیم کری» رو نمی‌دونید...»

او نوقت... جیم کری هنریشه هالیووده...»

جوان ضد منافق:

«چه فرق می‌کنه رفیق؟! ریگان و کلیتون هم هنریشه بودن. کابوی، هفت تیرکش.»

جوان قبلی:

«هنریشه یا هر چی، من می‌گم صورت مسأله رو پاک نکنیم. مسأله سرمایه‌داری...»

جوان ضد منافق:

«مرگ بر لیبرال...»

خمیر گیر:

«اوسا! می‌گن اون آقایی که اسمش چی بود؟ هوخا؟ هُخا؟ چه می‌دونم قراره با شاه فرود بیان تو

میلون شهیاد... باهام خودش از رادیو شنیده... داربوش و این طور چیزا...»

صدایی دیگر:

«دی‌شب عکس‌هایی به دیوارای کوچه‌ی ما چسبوندن. چه شود!»

جوان ضد منافق:

«ما می‌گیم شاه نمی‌خوایم. نخست‌وزیر عوض می‌شه. ما می‌گیم خرن نمی‌خوایم. پالون خرن عوض می‌شه. نه شاه می‌خوایم، نه شاپور، لعنت به هر چی

○ بررسی سیر تطور فلسفه و چیستی گفت‌وگو در آثار و آرای متفکران غربی، در مجموع حقوق‌را به والتر کریستف زیمرلس می‌دهد که مدعی شود ماهیت گفت‌وگو از زمان افلاطون تا کنون دستخوش دگرگونی‌های ژرف نشده است.

مزدور...»

یکی از میان صف:  
 «زکی! داداش من! ام بی تریل کدومه. تو که  
 نمی فهمی N.P.T یعنی چه مجبوری مگه...»  
 نانوا:

«خودت نمی فهمی بچه جون! همین آقارو که  
 می بینی [خمیر گیر را نشان می دهد] اخوی شون تو  
 دانشگاه تهرون همه کاره س.»

یکی از میان صف باز دست روشن فکری:  
 «اتم البته مصارف زیادی دارد. از جمله در  
 شیمی. اتم آب را سنگین می کند تا ما محتاج باران  
 نباشیم. اتم در پزشکی کاربرد دارد. در جهان  
 اطلاعات حتی آپاندیس [آپاندیسیت] را با وسایل  
 لیزری عمل می کنند. مثل میخ چه!»  
 پیش نهاد دهنده بست وزارت خارجه:  
 «آقا چه ربطی داره؟»

ورو می کند به مرد شبه روشنفکر و می پرسد:  
 «جناب. شما که این همه اطلاعات دارید،  
 بفرمایید ببینم آیا بمب های آمریکا میان تسلیحات  
 اتمی و تأسیسات اتمی می توانند فرق بگذارند؟»  
 نانوا خطاب به جمعیت:  
 «خمیر تموم شد. هری»  
 و... باز هم...  
 نان های سوخته... زمین سوخته... دل های  
 سوخته!

\*\*\*

چند هفته بعد. همان نانوا بی. نانوا همان است  
 که بود. شاگردان جدیدی مشغول خمیر گیری  
 و... هستند.

نانوا به شاگرد:  
 «این آقای خاتمی همه اش حرف های قشنگ  
 می زنه. هر روز هم به جور عبا و قبا می پوشه...»  
 خمیر گیر:

«میگن خیاط آقا تو پاریس...»

یکی از میان صف:  
 «بندهی خدا! آگه خاتمی نبود ایران الان  
 افغانستان بود...»

یکی از میان صف؛ به تقلید از معتادان به مواد  
 مخدر:

«اوخ جون. چی می شد. روح شاد  
 افلاطون. یادش به خیر تریاک کوینی سناتور لولی  
 پانزده قران!»

صدایی دیگر:

«یادش به خیر کافه شکوفه نو...»

و... صداهای درهم. شکستن شیشه.  
 مشت های گره شده. شاه دوست خودتی...  
 منافق باباته... چماق دار جدو آیاده... بوش  
 میاد... کری میاد... پول نفت... بنزین صفی  
 شده... بادوم زمینی...  
 هی... هوی... های... ضد انقلاب...  
 صدام یزید کافر...»

من «گفت و گو» می کنم، پس هستم. تو کتک  
 می خوری پس هستی. او پیکان دارد پس هست.  
 ما... شما... ایشان! و نان های سوخته...  
 زمین سوخته... دل های سوخته... خود کفایی  
 در گندم!

\*\*\*

چند روز بعد. همان نانوا بی. چند شیشه  
 شکسته. نانوا با سر و کله بانداژ شده. خمیر گیر با  
 دست گچ گرفته کنار دخل. خمیر گیری جدید.  
 مردمانی دیگر. و موضوعی دیگر. و گفت و گویی  
 دیگر.  
 نانوا:

«یکی به آقاییون بگه ما که این همه نفت و  
 گاز ویل و گاز داریم تو داهاتامون شصت تا شصت تا  
 لامپ روشن می کنن، برقمون رو مفت می فروشیم  
 به ترکمن. نفتمون رو می دیم به حافظ اسد...  
 چیکار داریم به کار خونه اتمی که هی با آمریکا  
 سرشاخ بشیم...»

یکی از ابتدای صف:

«شما که این همه حالیه چر انو ا شدی؟ نکنه  
 حق تورو خرازی خورده؟»

یکی از میان صف:

«کلوم بزازی؟!»

خمیر گیر جدید:

«آقا جون اوسای مارو این جور نبین... اوسا  
 دیلم رديه!»

و بی تفاوت به صحبت فرد معترض که این بار  
 معاونت امور بین الملل را به نانوا پیشنهاد می کند،  
 ادامه می دهد: «لولی اوسا خودمونیم ها. آگه ما جزو  
 «ام. پیل، تریل» [N.P.T] بشیم، اونوقت نونوایی با  
 نور خورشید کار می کنه...»

○ تاریخ فلسفه غرب  
 سقراط را پیشرو فروریزی  
 مبانی تک گویی (mono-  
 logue) و بنیان گذار تفکر  
 گفت و گویی، مناظره،  
 مفاهمه، مکالمه و به عبارت  
 بهتر درک دیالکتیکی از جهان  
 می داند. ارنست کاسیرر نیز  
 بر این مدعا مهر تأیید زده  
 است.

صدایی دیگر؛ حق به جانب. با اعتماد به نفس: «بعله آقا. خیلی از کشورها آرزو دارن رییس جمهورشون مته خاتمی باشد. این آقای خاتمی به قدری حالیشه که من شنیدم انگلیسی‌ها می‌خواستن اونو واسه‌ی رییس جمهوری خودشون بخرن...»

یکی دیگر با طعنه:

«آقای خاتمی مگه دیوید بکامه؟ نکنه

رونالدوس...»

و دیگری:

«ای بابا چرا پرت ویلا می‌گین. اصلن انگلیس

رییس جمهور نداره...»

ناوا:

«ولی من می‌گم هر چی خراب کاریه دست

انگلیسی‌ها تو کاره...»

یکی دیگر:

«رییس جمهور هم آگه بود، شهیدرجایی

بود...»

دیگری به تأیید:

«آقا من شنیدم خدا پیامرز برق اتاق کارش رو

قطع کرده بود و از خونش سیم کشیده بود...»

دیگر به ریشخند: (چند کیلو؟)

یکی از میان صف:

«آقای نمی‌شه باز هم این آقای خاتمی

رییس جمهور بشه...؟»

دیگری خیلی جدی و البته معترض:

«مگه آقای (نو) چشمه؟ امروزی نیس که هس.

کتوشلوار و دنیاپسند نیس که هس. چن سال

نخست‌وزیر خارجی نبوده که بوده. تازه چند تا

زبون خارجه بلده. دیلماج هم نمی‌خواد. یه

نون خور کم تر...»

یکی به اعتراض از ته صف به هم ریخته:

«آقا! سیاست چه ربطی به کتوشلوار داره؟»

زنی پیر و تکیده:

«آقا نگفتی انگلیسی‌ها آقای خاتمی رو چند

می‌خرن؟»

دیگری:

«انگلیسی‌ها نه ننه جان. سازمان ملل متفقّه

واسه‌ی ریاست...»

جوان معتاد:

«داداش! کی قراره ما افغانستان بشیم؟»

و باز هم مثل دفعه قبل...»

مشتهای گره کرده. رگ‌های برآمده گردن.

صدای شکستن شیشه‌ها... شکستن دل‌ها...

دل‌های سوخته... زمین سوخته... نان

سوخته...»

امشب نان نداریم!

نان چند بخش است؟

\*\*\*

ب. مکانی خیلی دورتر از ناوایی ما. آن

سوی کره زمین. به اعتبار تکنولوژی

اطلاعات فاصله‌اش با ناوایی ولایت ما

کم تر از نه صدم ثانیه است.

«ساعت دو بعداز ظهر به وقت واشنگتن»

اما در ولایت ما همه خوابیده‌اند. از لابه لای

بنجره یکی از همسایه‌ها نور ضعیفی بیرون زده.

صدای گوش‌خراش گزارش گر مسابقه فوتبال

هم چون ظلمت شب از نور ضعیف خیلی قوی تر

است. بخش مستقیم مسابقه‌ای که یک ساعت پیش

از ماهواره پخش شده بود.

ساعت حدود ده و نیم شب به وقت تهران.

جان ادواردز ملبس به کت وشلوار سرمه‌ای،

پیراهنی به رنگ آبی آسمانی. و کراواتی قرمز

رنگ و... از سمت چپ استودیوی CNN وارد

می‌شود. از سوی دیگر دیک چنی... با گام‌هایی

آهسته‌تر از قدم‌های بلند و پرشتاب و سرشار از

انرژی و هیجان ادواردز تازه نفس و تشنه فتح اتاق

دوم کاخ سفید، به طرف رقیب دموکرات حرکت

می‌کند.

غرور قدرت. تکبر اقتدار. روحیه

نظامی‌گری. روح برتری طلبی. طغیان دلارهای

نفتی. خستگی چهار سال هدایت مستقیم و علنی

ارابه جنگی ایالات متحده. و سال‌ها بازی خطیر و

خطرناک در نقش اول سناریوهای برآمده از

سازوکارهای حاکم بر کارتل‌ها و تراست‌ها...»

- کابوس کاسترو پس از موفقیت عملیات

فروپاشی در اتحاد جماهیر شوروی و انفعال و

جذب اعضای پیمان ورشو.

- مزاحمت چند سال اخیر صدام یاعی و عزت

ابراهیم (همان یخ فروش پریروز و شبسه

سوسیالیست دیروز و فاشیست عنان گسیخته چند

○ «افلاطون بر آن بود که

پیوندزدن حقیقت به روح

یک آدم به همان اندازه

غیر ممکن است که بینایی

بخشیدن به کور مادرزاد.

حقیقت ذاتاً محصول تفکر

دیالکتیکی عینی و اندیشه

مبتنی بر جدل است و فقط از

طریق همکاری مستمر افراد

در مبادله سؤال و جواب بین

خودشان حاصل می‌شود.»

صبح پیش).

- ورژنهای خروج بن لادن و رهبری هوشمندانۀ ایمن ظواهری.

دیک چنی می کوشد خود را بر اوضاع مسلط نشان دهد و پیروزی زودرس عقاب‌ها را از شیخ رفتار پیدا و پنهانش به نمایش بگذارد. گاهی نیز دستی به سمت چپ سینه‌اش می برد تا شهر و ندان آمریکایی فداکاری و از خودگذشتگی سیاست‌مداری را به یاد آرند که توانسته است با وجود سلطه بیماری قلب، آمریکا را بر قلب جهان مسلط کند؛ قلبی که فقط به اعتبار یک باتری می تپد. با کمک دستگاه پيس ميگر؛ آن هم نه برای من و تو و نانو او خمیر گیر و همه منتظران نان! قلبی برای هالیوود و بازی گران تنومندی چون آرتولد شوارتزبرگر که سناریوهای سفارشی CIA و پنتاگون را چنان طبیعی به خانه مردمان بدبخت و پایتی آسیا آفریقا و آمریکای جنوبی می برند، که دانش آموزان ایرانی و مصری و تونسی و عراقی و سودانی و پاکستانی و گرجستانی و قزاق و ترکمن و برزیلی و شیلیایی و مکزیکی و نیکاراگوئه‌ای و... با اشتیاق تمام تصاویر ترسناک‌تر را روی کلاسورها و کتاب‌های خود می چسبانند و... و بعد گفت و گوی طولانی جان ادواردز و دیک چنی آغاز می شود. از متن گفت و گو چنین پیدا است که بازها و کبوترها اختلاف چندانی در قالب راهبرد «نظام جهانی نو»، «جهانی شدن»، منافع آمریکا و سرکوب مردمان آزادی خواه به نام مبارزه با تروریسم، حمایت بی چون و چرا از اسرائیل (لیکود یا کارگر فرقی نمی کند) ندارند. چه بسا کبوترها برای قبضه کردن جهان از بازها بلندتر پرواز می کنند. این حس واقعی را در مواضع خشن ادواردز - و بعد هم کری - پیرامون توقف همه فعالیت‌های UCF اصفهان، سنگین سازی آب در اراک، ساتنر فوژهای کمی آلوده به اورانیوم غنی شده در نطنز، سوخت هسته‌ای، جداسازی پلوتونیوم و قطع مونتناژ می توان مشاهده کرد. در برخورد با پروژه ایران دندان دموکرات‌ها تیزتر است.

گفت و گوی دو معاون اول، دورقیب قدیمی، تا صبح تهران ادامه می یابد. و بعد همه چیز به خوبی و خوشی تمام می شود. [درست مثل مسابقه فوتبال

میان دو تیم «پاری سن ژرمن فرانسه» و «منچستر یونایتد انگلیس». امتیازها مساوی میان دو تیم تقسیم شده بود تا «بایرن مونیخ آلمان» هم حذف نشود. ]

در ایران دو سه ماه پیش مسوولان ارشد نتوانسته بودند از طریق گفت و گو باندهای مسدود شده فرودگاه بین المللی تهران را باز کنند، تا به استناد سخن وزیر راه (در جلسه استیضاح) تانک‌ها و توپ‌ها جایگزین کلام و کلمه و گفت و گو شوند. انتقال نمایشگاه بین المللی، منوریل، لغو قراردادهای خارجی، و... پیش بینی ناپذیری رویکرد دولت که خبر از شکست برنامه پرقبل و قال اما تو خالی توسعه سیاسی می دهد. اگر «پیش بینی پذیری» را به عنوان یکی از شاخص‌های دولت توسعه یافته قبول داریم.

\*\*\*

صبح ایران و چشمان خون گرفته من. منی که چند سال است بی بوسه پلکهای بالا و پایین، شب را به صبح رسانده‌ام و مغزم را سخم زده‌ام؛ مغزی با رگ‌های ملتهب. همین چند ماه پیش بود که یک قطره خون یا لخته خون (هماتوم) در گوشه یکی از این رگ‌های برآمده ایجاد انسدادی کوتاه کرد (ایسکمی) تا من را به زمین سرد بدوزد. خون. خون. طعم گس خون و یورش کوسه‌ها... خون سر شکسته نانو... خون بینی لتویار شده جوانی که نگران بی شعوری بمب‌های آمریکایی بود و با خود می اندیشید چگونه می توان به ناپالم خل فهماند که فرق هست میان تسلیحات و تأسیسات هسته‌ای! خون گوسفند قربانی دیروز عصر همسایه زایر ما. استقبال انبوه و خونی شدن چند کارتن اجناس کره‌ای و مالزیایی و چینی: ره آورد حج عمره! بیش از سه قطره خون. بیش از دغدغه فردوسی و سهروردی و هدایت. شعوبی گری به ریال‌ها، تومان‌ها و دلارهای ایرانی که در هتل‌ها و بازارهای دبی هضم می شوند، باخته است. دیروز استانبول آباد شد، با پول مسافر ایرانی که برای... حاضر است یک هفته را در گمرک بخوابد. امروز دبی و فردا نخجوان و باکو و عشق آباد و پس فردا کابل. و ما مانده ایم با تهران خودمان که روز به روز خون بیشتری از کالبدش بیرون می رود. خون تهران.

○ افلاطون: سزاوار نیست که کسی که همواره دم از فضیلت می زند در بحث نادرستی روادارد. نادرستی در بحث این است که میان مغالطه و بحث جدی فرق نگذاری و روش‌هایی را که باید در هر یک از آن در پیش گرفت از هم جدا کنی. روش ارباب مغالطه این است که هر چه بیشتر به شوخی و ریشخند توسل می جویند و بدین سان مخاطب را در دام می اندازند؛ در حالی که مردمان حقیقت جو تنها هنگامی به استدلال حریفان خرده می گیرند که او خود مرتکب خطایی شود یا هم نشینان پیشینی اش او را به راه خطا سوق داده باشند.

خون کلمبیای کوکابین و فریاد مار کز.

خون شیلی پینوشه و صدای رهایی بخش گیتار  
ویکتور خارا.

خون اسپانیای فرانکو و آوازهای کولی‌های  
سرگردان فدریکو گارسیا لورکا.

خون عراقِ صدام و نجوای گرم شیرکو  
بی کس.

خون تهران شاه، شعبان بی‌مخ، نصیری، زاهدی  
و خاموشی بدن تبار و تیرباران شده حسین فاطمی  
و غربت غمگین غروب احمدآباد و شعر نومیدانه  
«امید» در تسلی و سلام به پیر محمد احمد آبادی:

«دیدنی دلا که یار نیامد

اسب آمد و سوار نیامد

بگداخت شمع و سوخت سرابای

وان صبح زرنگار نیامد

چندان که غم به جان تو بارید

باران به کوهسار نیامد»

(مهدی اخوان ثالث، ۱۳۴۹، ص: ۶۸)

و خون افغانستان تره کی، کارمل، ملأعمر، و  
نغمه چگور جوانان عاشق پنج شیری و شیر زخمی  
تن و جان احمدشاه مسعود که بازبان شیرین و  
آشنای فارسی تاجیکی خیانت ارتجاع را به تاریخ  
گزارش می‌داد. و پژواک هجرانی‌های  
اسماعیل خان که از فروردین سرد سه سال پیش - که  
من و دوستانم مهمان سفره دل باز و گرم او بودیم - تا  
امروز از نامهربانی‌ها و قوم‌گرایی‌ها کنار دیوارهای  
فروریخته هرات گله می‌گزارد، خطاب به انسان.

\*\*\*

درهای «اتاق مذاکره» بسته شد.

جان ادواردز و دیک چنی به دنبال کار خود  
رفتند.

چندروز بعد. در نیمگاه تاب‌شکن پاییز  
بی‌باران و هوای خفه تهران و ناوایی بی‌تنورش،  
«نظام جهانی نو» دوره‌ای دوباره را آغاز می‌کند.

از آن سوی خطوط نامریی تلفن ویژه و بکلی  
سری و محرمانه کاخ سفید، صدای آشنایی به  
آرامی و متانت می‌گوید:

«آقای رییس جمهور! تبریک می‌گویم. شما  
رییس جمهور ایالات متحده آمریکا هستید و ما  
همه وظیفه داریم برای انهدام تروریسم...»  
پیام شادباش جان کری - به استناد گزارش

خبرگزاری‌ها - بیش از پنج دقیقه به طول  
نمی‌انجامد. رییس جمهور بوش فرو رفته در چهره  
سرداران فاتح جنگ‌های صلیبی، یک لحظه پدرش  
را به یاد می‌آورد که چگونه نبرد کویت (توفان  
صحرا) را نیمه کاره در پس دیوارهای بصره رها کرد  
تا از دریای خون سربازان جوان سپاه سوم ارتش  
عراق، همپالکی‌های دموکرات به سرمدمداری  
کلینتون ظاهر شوند. - متعاقب سلطه طولانی  
ریگان‌سیسم - بار دیگر به توصیه امثال برژینسکی  
سیاستی را پیشه کنند که قابلیت جبران اشتباهات  
کارتر، سایروس و نس و ژنرال هویزر را داشته باشد:  
سقوط شاه و به هم خوردن توازن قدرت در  
منطقه‌ای ژئواستراتژیک، و دادن افغانستان در بغل  
سرخ‌ها، غفلت از بیداری تدریجی اژدهای زرد که  
به احیا و ترمیم بدنه غول آسای خود سرعتی  
شگفت‌انگیز داده است، طغیان رهبران  
نوبنیادگرایی که با پول و مامای آمریکا متولد شده و  
در کوه‌های افغانستان رشد کرده و نه فقط از شعاع  
کنترل ارباب بیرون زده بودند، بلکه به گونه‌ای  
حیرت‌انگیز منافع ایالات متحده را در مکان‌های  
مختلف تهدید می‌کردند: از طهران و خبیر تا  
منهتن....

اما ژست جنتمن مآبانه دموکرات‌ها از پرتاب  
چند موشک به جلال آباد و چند بمب به کارخانه  
داروسازی بن‌لادن‌ها در خارطوم (سودان)  
نمی‌توانست برنده‌تر باشد، سهل است، آنان گاهی  
به دشمنان ایالات متحده لبخند هم می‌زدند و  
بر نامه‌های روتین خود را برای شنیدن سخنرانی  
رهبران جدید دولت ایران زیربامی گذاردند.

لبخند مادالین آلبرایت از چهار پنج متری به  
رییس جمهور خوش فکر ایران در جریان یک  
استراحت کوتاه چای خوری! و سپس پوزش غیر  
منتظره از جنایت و خیانتی بزرگ در حق ملت  
ایران: کودتای ۲۸ مرداد با حمایت مستقیم CIA  
برضد دولت ملی شادروان دکتر مصدق؛ رویکردی  
که رهبران آمریکا هیچ‌گاه به خاطر از تکاب به آن و  
ایجاد ده‌ها سال اختلال در روند رشد و توسعه ایران،  
از این کشور عنبرخواهی نکرده بودند.

و حضور بیل کلینتون در جلسه مجمع عمومی  
سازمان ملل برای شنیدن نطق خاتمی؛ نطقی  
جابه‌جا شده تا پرزیدنت ایالات متحده فارغ از

○ یورگن هابرماس، که  
گفت و گوی مبتنی بر  
استدلال را در چارچوب  
«مفاهمه» جمعی تعریف  
می‌کند این موضوع را پیش  
می‌کشد که در گفت و گو  
نباید الزاماً به یک حقیقت  
معین و مشخص دست  
یافت. گفت و گو برای  
فهمیدن موقعیت مخاطب  
است و در این میان البته  
می‌توان زوایایی از حقیقت را  
نیز دریایی کرد.



○ هابرماس مهم ترین عامل ارتباط انسان‌ها را ارتباط تفاهمی می‌داند. این ارتباط در جامعه مدرن برای حصول «اجماع مدنی» بر کلام و زبان متمرکز است. در واقع اجماع مدنی نه با زور و دیکتاتوری، بلکه با تفاهم و توافق طرفین حاصل می‌شود. چنین اجماعی یکی از مبانی مشروعیت دولت دموکراتیک است، زیرا باین‌گر توافقی است که از راه ارتباط و دیالوگ اعضای جامعه مدنی به دست آمده است.

جنجال مونیخا، فرصتی به دست آورد و کمی هم اصول سطحی فلسفه و اخلاق شرقی را - که همیشه بخشی از سخنان رییس جمهوری کنونی ایران را شکل می‌دهد - بیاموزد و از فلسفه گفت‌وگو چیزهایی بفهمد؛ گفت‌وگو: همان پدیده‌ای که قدرت برتر آمریکا جز یکی دو مورد، هرگز به آن تن نداده بود. در آن موارد هم آمریکاییان با کنار زدن متحد خود نشان داده بودند که به آداب سیاسی و اخلاقی گفت‌وگو پای بند نیستند. دالاس (وزیر وقت امور خارجه آمریکا) محرمانه دور از چشمان استالین و چرچیل، در برن با ژنرال‌های بلند پایه مخالف آدولف هیتلر به گفت‌وگو نشست بود برای تسلیم ارتش رایش به آمریکا و... در واقع آن نشست برای گفت‌وگو نبود؛ برای مذاکره بود. کلیتتون پس از آن که نطق خاتمی پایان یافت تا اندازه‌ای با قواعد گفت‌وگو آشنا شد. گیرم که دو روز بعد به هنگام صرف صبحانه از آل‌گور شنید که کسانی چون برنارد لویس و آرنولد توین بی هم... بکنیم!

\*

گفت‌وگوی تمدن‌ها، فرهنگ‌ها، ادیان. گفت‌وگوی خرده فرهنگ‌های يك واحد دولت - ملت. گفت‌وگوی مردمی مجروح برای راه‌اندازی همایشی به حمایت از والی برکنار شده‌ای در شهری دور افتاده که هیچ‌گاه به روی تلکس خبرگزاری‌ها نرفت؛ هرات، شهری به وسعت شرق؛ شهری که برای من تداعی‌گر روزگار شاهرخ میرزا و بانوی عاشق شعر و نقاشی و معماری‌اش بود؛ شهر رویاهای من؛ شهر خاطرات نزدیک. انگار همین دیروز بود که در مقر اسماعیل خان نان تازه... مدیریت اسماعیل خان هرات را از شهری جنگ‌زده تبدیل به شهری مدرن کرده بود؛ شهری زنده و بی‌افیون. آینده هرات روشن بود. اما والی برکنار شده بود و من به چشمان اشکبار خانم گلرخسار - شاعر هراتی - می‌اندیشیدم که سه سال پیش در پاسخ شعری که من از احمد شاملو - برای اسماعیل خان - خوانده بودم، شعری سروده و به هنگام خدا حافظی تقدیم من و دوستان در UNDP کرده بود.

گلرخسار شعر را با صدای گرم و لهجه

تاجیکی خوانده بود:

وقتی که عمق حادثه را دیدم  
فریاد را به یاری دل خواندم  
فریاد رنگ باخت  
دل شعله‌های گرم صداقت را  
با گام‌های خسته پذیرا شد.  
گفت‌وگوی مردمان يك محله گمنام در کنار  
ناوایی و نتیجه‌ای عجیب:

«همین که تو زنده‌ای؛ همین که تو فقط  
دنده‌هایت شکسته است؛ یعنی ما گفت‌وگو  
کرده‌ایم.»  
و «گزارش گفت‌وگو»، با چهره‌هایی مریخی؛  
کسانی که برای نهادینه شدن فرهنگ گفت‌وگو، به  
اندازه تراشیدن نوك مداد خود قلم نرسوده‌اند!  
و پایان گفت‌وگوی جان‌آوار دزد و دیک چنی.

\*

خورشید به فرق آسمان رسیده است. «بانگ  
اذان خالی نو میدرا مرثیه می‌گوید» (احمد شاملو،  
۱۳۸۱، ص: ۴۱۲)

آدم‌ها نو میدو دست خالی از ناوایی باز  
می‌آیند.

ناوا امروز نیامده است...

مردمان دیگر گفت‌وگو نکردند....

شیشه‌ای خرد و خمیر نشد....

سری نشکست... دلی نسوخت، نانی  
نسوخت و زمینی نسوخت. هنوز صدای دلنشین  
موتن منظومه زیبای اذان را به پایان نرسانده است:

«حی علی خیر العمل»

از دور، از دور دست، بانگ غمناک انسانی،  
مردمان را به حریم مهرورزی و مهربانی فرا  
می‌خواند؛ به مهمانی نخستین گفت‌وگو؛  
گفت‌وگوی انسان عاشق با معشوق:

الصلاى عاشقان روى دوست

الصلاى رمروان كوى دوست

الصلاى بلبان باغ عشق

الصلاى تشنگان داغ عشق

الصلاى باده نوشان الست

از شراب گفت‌وگو با یار مست

عالمی مشتاق دیدار شماست

چرخ گردون از پی کار شماست

این قفس را بشکنید ای طوطیان

بال بگشایید تا هندوستان  
نفخه او بیید و خود او بیید همان  
خویش را خوانید فرعون زمان  
فاش گویم یار مشتاق شماس  
طاقت او بی گمان طاق شماس  
فاش تر گویم شما بیید آن نگار  
خود شما بیید آن بهشت و آن بهار  
هر کجا جا نیست جای عشق باد  
جمله عالم فدای عشق باد

\*

... در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. / همان در ابتدا نزد خدا بود / همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت / در او حیات بود و حیات نور انسان بود / و اما بعد فرزندان آدم کلمه را شناخت و به آن نوشت و نویساند و روی زمین مسخر کرد و آبادانی کرد و نعمت یافت و کلمه بود و آبادانی بود / و کلمه کلام شد و کاتب بود و قانون شرع نهاده شد / و کلمه بود و قوانین نهاده شد و کلام به دفتر و دیوان شد / کلمه بود و کلام به دفتر و دیوان بود و دیوانخانه بود و بنای حبس و زندان شد. .... (بخشی از باب اول رساله پولوس رسول به کاتبان «نسخه خطی انجیل بر نابا به زبان سریانی»)

## واژه‌شناسی

با وجودی که واژه «گفتگو» یا «گفت‌وگو» در زبان فارسی همجواری معنای ویژه‌ای با واژه انگلیسی «دیالوگ» (dialogue) یافته است، از یک منظر می‌توان گفت که همسانی مفهومی به گونه فراتر ادف گفتمانی میان این دو واژه حاکم نیست. با یک برداشت خاص، گفت‌وگو، گاهی با اصطلاح «مذاکره» در زبان عربی همسایه می‌شود و کار بست «گفت و شنید» به خود می‌گیرد؛ مفهومی کم و بیش تراز مند از گفت‌وگو، که هیچ پیش‌انگاره و هدف قطعی، قاطع و عدول‌ناپذیری را تداعی نمی‌کند. در این معادله می‌توان فرض کرد که هیچ توافق از پیش معینی وجود ندارد. حال آن که «دیالوگ» نوعی تفاهم دو سویه و ارتباط مفهومی را تولید می‌کند که قادر است در حوزه‌های بسیط کلامی، بر همکنش‌های انسانی را به عرصه فهم درست و

البته نسبی مرتبط سازد. «دیالوگ» بحث میان دو یا چند نفر یا گروه است؛ مباحثی در راستای کاوش موضوعی خاص، به منظور رهیافت، حل یا تعدیل مشکل یا مسئله‌ای که مورد علاقه طرفین است. هم بدین اعتبار در بعضی لغت‌نامه‌ها، واضعان معنایی و اژه‌ها اصطلاح «negotiation» را - که بحثی است با هدف دستیابی به موافقت درباره یک موضوع مشخص - مترادف «گفت‌وگو» دانسته‌اند. چنانکه پیروز مجتهدزاده معتقد است:

«گفت‌وگو در زبان فارسی معادل negotiation یا discourse در زبان انگلیسی است و لذا گفت‌وگو به هیچ وجه پویایی و رسایی اصطلاح دیالوگ را ندارد.» (مجتهدزاده، اطلاعات ۲۲/۱/۱۳۸۰)

در لغت‌نامه آکسفورد (Oxford Dic- tionary, 1994) دو اصطلاح برای «گفت‌وگو» ثبت شده است: - dialogue (discourse). در این لغت‌نامه، «دیالوگ» نوعی بده‌بستان ورد و بدل کردن کلام است و «دیسکورس»، فرصتی است معین برای سخنران تا با ارائه افکار خود مخاطب را به تفلسف، غورو اندیشه وادارد. در ادبیات سیاسی-اجتماعی امروز ایران «دیسکورس» واژه «گفتمان» را - از طریق معماری و طراحی داریوش آشوری - برای معرفی خود برگزیده است. از سوی دیگر در همین لغت‌نامه با دو واژه دیگر نیز روبه‌رو می‌شویم که کم و بیش با مراد ما از گفت‌وگو چندان بیگانه نیست: یکی واژه «conversation»، که می‌تواند به گفت‌وگویی غیر رسمی به منظور تبادل اخبار و عقاید اطلاق شود؛ دیگری «communication» که آن هم به نوعی ارتباط یا برخورد اجتماعی با هدف مبادله اطلاعات گفته می‌شود.

در واژه‌شناسی فلسفی «مکالمه» و «گفت‌وگو» دو اصطلاح همستراز است. گفت‌وگو همان «dialogue» است که از واژه یونانی «dialogos» به مفهوم «گفت‌و‌واگفت‌های دارای ابهام و بهره برده از ژرفای فلسفی ابهام... در این جا دغدغه مهم این است که آیا به هنگام فلسفیدن، تضارب آرا از مسیر گفت‌وگو قادر است کج تابی‌های احتمالی مفاهمه و رازهای شناخت دوسویه را هموار و شفاف نماید.» (Hizel, 1985, p.91)

موضوع معادل‌یابی لغات و واژه‌ها نه تنها

○ دیالوگ تلاشی است جمعی برای یافتن پاسخ به مسائلی مشترک. نتیجه تحقیقات M.I.T نشان می‌دهد که فرایند دیالوگ بر همه زمینه‌های زندگی بشری قابل انطباق است. جوامع انسانی می‌توانند از دیالوگ به عنوان رویکردی برای تنظیم روابط خود با یکدیگر استفاده کنند. دیالوگ برای فهم است، نه برای حل.

به هر روی ————— ما در این بحث را برای پژوهشگرانی که مایلند از وجود یا تولید يك زبان مشترك يابيك زبان برتر جهانی (meta lan- guage) به منظور ضرورت تسريع در ارتباطات و پيشبرد مباحث مورد علاقه طرفين گفت و گو، سخن بگویند، باز می گذاریم و به این نکته می پردازیم که واژه گفت و گو برگردان هر يك از چهار واژه پيش گفته انگلیسی باشد. یا نباشد. از زوایای گوناگون مورد بحث و بررسی و نقد و تعریف و تعریض و تعرض قرار گرفته و برای آن قواعد، ساختارها، آیین ها و بطور کلی مستدلوژی و ایستمولوژی های گوناگونی قائل شده اند. با توجه به اهمیت و تنوع این آراء، نویسنده ترجیح می دهد که روی سخن را از حوزه مباحث زبان شناسی به سوی عرصه مقولات مفهومی، تعریفی و توصیفی از واژه گفت و گو تغییر جهت دهد.<sup>۲</sup>

### گفت و گو در قرآن

این حقیقتی بسیار عریان است که همه پیامبران و حکمای الهی دین و آیین خود را به روش گفت و گو و منش صلح و مدارا و نفی اکراه، خشونت و اجبار تبلیغ و ترویج کرده اند. در انجیل بیش از ۹۰ حدیث درباره صلح و دوستی میان انسان ها آمده است. مسیحیت از راه طرد خشونت و دعوت از همه انسان ها به محبت و مودت گسترش یافت و امپراتوری روم را به زانو در آورد؛ چنان که پیش از آن نیز موساکلیم الله (ع) پس از بعثت و عروج به مقام نبوت، به شرحی که در آیات مختلف قرآن کریم - از جمله سوره بقره - آمده است، پس از گفت و گوهای طولانی و مدارا مدار، رسالت خود را به میان قوم بنی اسرائیل برد و سرانجام نیز پس از بازگشت از کوه تور برای ایشان الواحی از کلام الهی به ارمغان آورد. و از این منظر به درستی گفته شده است که بزرگ ترین معجزه پیامبر اسلام (ص)، همانا کلام الهی است که در آیات قرآن کریم تجلی یافته است. اسلام دین خواندن و نوشتن و گفتن و شنیدن و انتخاب عقلانی است. نخستین آیه بر پیامبر آبی با حکم خواندن نازل می شود:

مشکلی است که همواره گریبان ترجمه متون گوناگون - بویژه متون فلسفی از آلمانی به فارسی - را گرفته است، بلکه این مشکل حتی در قضیه مترادف یا معادل سازی لغت های فارسی به فارسی یا زبان های پویای دیگر به فارسی به روشنی مشاهده می شود؛ تا آنجا که می توان مدعی شد هیچ واژه ای به خودی خود دلالت معنایی و ذاتی مستقلی ندارد. می گویند عبادین سلیمان صیمری (یکی از متفکران معتزلی قرن دوم) عقیده داشته است که رابطه ی طبیعی میان لفظ و معنی چندان مسلم است که اگر بخواهیم منکر آن شویم باید در «وضع الفاظ»، قائل به «ترجیح بلامرجح» شویم. و این نظریه که گاه از آن به «دلالت ذاتی الفاظ» تعبیر می شود، در ذهن و ضمیر بعضی از متفکران قدیم چندان مسلم و علمی تلقی شده است که بسیاری از آنان مدعی شده اند که رابطه ی هر لفظ را با معنی آن از ساختار آوایی کلمه می توانند تشخیص دهند و بدون اینکه معنای کلمه ای را از قبل بدانند با تأمل در ساخت صوتی آن، معنایش را درمی یابند. از جمله مواردی که در تاریخ بدان اشارت کرده اند این است که از یکی از طرفداران این نظریه معنی کلمه ی «اذغاغ» را - که در فارسی به معنی سنگ است - پرسیدند و او پس از تأمل گفت: «خشکی و درشتی بی در این واژه احساس می کنم به گمان ام معنی آن سنگ است...»<sup>۱</sup> البته از روزگار قدیم، عده ای از علمای لغت، در حوزه ی زبان عرب و ساختمان کلمات آن به تأملاتی پرداخته اند و در داخل نظام این زبان به قوانینی دست یافته اند که نشان دهنده ی نوعی تناسب میان بعضی از ساختارهای آوایی کلمات با نوع مفاهیم آنها است... و جست و جوی این گونه قوانین، گاه از مرز يك زبان خاص تجاوز می کند و حالت جهانی و جهان شمول به خود می گیرد. مثلاً در تمام زبان ها علامت سکوت که در بیمارستان ها و اماکن دیگر نصب می شود دارای حرفی است از نوع س/ش یا در مورد کلماتی که به شرمگاه انسان مرتبط است، مصوتی مانند 'او' غالباً دیده می شود....

○ افلاطون پیش از هر فیلسوف دیگری از «کشف حقیقت» در فرایند گفت و گو سخن رانده است. به جرأت می توان گفت که پاشنه آشیل و چشمان اسفندیار گفت و گو نیز در همین ردیابی حقیقت نهفته است.

به عقیده حاتم قادری:

این آیه بیانگر اولین طنین گفت‌وگو در عالم است. در يك سو آفریدگار و در سوی دیگر آدمیان آفریده قرار دارد، و موضوع گفت‌وگو نیز طلب شهادت خداوند برای شناسایی و اعتراف خود از سوی آدمیان است... آیه‌ی مذکور، از جمله‌ی آیاتی است که به‌خوبی پیش‌فرض گفت‌وگو یعنی پذیرش طرفین را دربردارد و از این رو با آیاتی که خداوند يك سو به، خطباتی به‌طور عام، به انسان، اهل ایمان، مسلمین، اهل کتاب، کفار، مشرکین و منافقین به‌گونه‌ی مستقیم یا به واسطه‌ی پیامبر (ص) با آوردن لفظ «قل» (به‌گو) دارد، متفاوت است. (قادری، ۱۳۷۷، ص ۲۶۰).

در قرآن کریم بیش از دویست آیه درباره‌ی شیوه‌ها و منش‌های گوناگون و مسالمت‌جویانه‌ی تبلیغ و ترویج دین از راه گفت‌وگو، مذاکره و مجادله آمده است. نگارنده‌ی آن که وارد تحقیق دقیق و موشکافانه درباره‌ی این آیات شده و به تبع آن به يك دسته‌بندی و نظم و ترتیب موضوعی دست یافته باشد، مرادی را به نقل از حافظه و یادداشت‌های پراکنده‌ی شخصی متذکر می‌شود:

- در قرآن کریم هیچ آیه‌ای در پشتیبانی از تحمیل دین به دیگران و توسل به اجبار و خشونت نیامده است:

«لا اکراه فی الدین» (بقره: ۳۵۲) (در دین هیچ اجباری نیست)؛ و قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر (کهف: ۲۹) (تو حق را بگو از جانب خداوند هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کفر ورزد). این آزادی در انتخاب گفتمان‌ها و اقوال مختلف به‌عالی‌ترین شکل در آیه: «فبشر عباد الذین یتسمعون القول فیتبعون احسنه» آمده است. «به‌طور کلی این نکته غیر قابل عبور است که آیات مربوط به معرفت و سلوک مسلمانان با اهل کتاب یا دیگر جماعات، فی‌نفسه خشونت و تحمیلی را توصیه نمی‌کند. به این اعتبار باید آن گروه از آیاتی را که به نوعی حاروی برخورد و «واداشتن» است بر پایه‌ی تهدیدات و تجاوزات میان جماعات‌ها، تفسیر نمود. در وضعیت ابتدا به ساکن معرفت موضوعیت دارد و تحصیل معرفت

«اقر اباسم ربك الذی خلق. خلق الانسان من علق» (قرآن، علق: ۱ و ۲) نگارنده‌ی اینکه ضرورتی برای ورود به مباحث تفسیری این آیات احساس کند، از طرح بس آمد و شرح فراوانی واژه‌های «قل» «قالوا» «قال» «قولوا» و... در قرآن کریم اجتناب کرده، و با اشاره به يك نکته‌ی ظریف - که مورد توجه حاتم قادری نیز قرار گرفته است - میانی و شیوه‌های گفت‌وگو در قرآن را به اعتبار آیات روشن، مستند می‌سازد.

آنچه از آیه ۱۷۲ در سوره‌ی اعراف برداشت تواند شد این است که در فراگرد خلقت، نخستین گفت‌وگو میان خداوند و انسان صورت گرفته است. خداوند که پیش از خلقت زمین و زمان و انسان، «گنجی پنهان بود و می‌خواست که شناخته و دوست داشته شود»، انسان را آفرید و پس از این شاهکار خلقت بود که انسان به خداوندی خدا شهادت داد: «و اذا اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بریکم؟ قالوا، بلی شهدنا» (اعراف: ۱۷۲). مؤلف تفسیر «المیزان» پس از شرح و تفسیر «دو نحو کلامی» از پرسش و پاسخ یا «گفت‌وگویی» خالق و مخلوق می‌نویسد:

و پر واضح است که این شهادت به هر نحوی که صورت گرفته باشد از سنخ همان استشهادی است که جمله‌ی «الست بریکم» از آن حکایت می‌کند و جوابی که داده به همان زبانی بوده که سؤال با آن صورت گرفته. این جا است که می‌توان گفت به غیر از آن دو نحو کلامی که گذشت نحو سومی نیز هست که ممکن است سؤال و جواب مورد بحث را حمل به آن نمود و آن به نحوی از تحلیل عبارات است از ایجاد، چون کلام چیزی است که کشف از مویات کند و در خدای تعالی فعل اوست که کشف از مقاصد او می‌کند و فعل او همان ایجاد است... و بنابراین می‌توان گفت که سؤال «الست بریکم» و جواب «بلی شهدنا» از همین بابت است. (طباطبایی، ج ۸، ص ۴۰۲).

صاحب تفسیر نمونه نیز آیه‌ی بالا را به صورت یک پرسش و پاسخ و به تعبیر ما گفت‌وگو شرح داده است. (مکارم شیرازی، ج ۷، ص ۶).

○ مآلی روم برای آن که نسبت حقایق و پدیده‌های هستی را عریان کند، دست به نمادسازی می‌زند و با نشان دادن تاریکی‌های معرفتی و پاره پاره بودن ادراک شناخت‌شناسی انسان، بحران معرفت را در نبود شناخت یکی از پایه‌های پدیده‌ی هستی به تصویر می‌کشد.

بی گفت و گو امری سخت پر مخاطره و چه بسا بی بنیاد است.» (قادری، ۱۳۷۷، ص ۲۶۶).

گفت و گوهای آزاد (کھف ۱۸ و ۲۹-قصص ۲۸ و ۵۶)

گفت و گوهای حسّی (رعد ۱۳ و ۱۶-صف ۱۶)

گفت و گوهای آگاهی دهنده (نساء ۴ و ۱۳۷-یوسف ۴۶)

گفت و گوهای تعلیمی (بقره ۸۹ و ۲۱۷)  
گفت و گوهای مبتنی بر مجادله (هود ۳۲-کھف ۵۴)

و شیوه‌های دیگر گفت و گو مانند گفت و گوهای باطنی و درون‌گرایانه که بیشتر با «اذکروا» آغاز می‌شود. گفت و گو با خداوند - که از انسان می‌خواهد دعا کند و خدایا بخواند و خداوند نیز دعای او را اجابت کند - و بحرایی از این دست که در کوزه‌ای جنین کوچک نگنجد. (گلستان قرآن، ش ۳۷، ص ۱۱۴-۱۱).

### گفت و گو از چشم غربیان

بررسی سیر تطور فلسفه و چیستی گفت و گو در آثار و آرای متفکران غربی، در مجموع حق را به والنتر کریستف زیمیرلس می‌دهد که مدعی شود ماهیت گفت و گو از زمان افلاطون تاکنون دستخوش دگرگونیهای ژرف نشده است:

من معتقدم که از زمان افلاطون تغییرات عمده‌ای در فلسفه‌ی گفت و گو صورت پذیرفته است. دیدگاه افلاطون نسبت به فلسفه دیدگاه صحیحی است که از طریق مباحث مستقیم و رودرو صورت می‌پذیرد یا به عبارات دیگر فلسفه عملی است که از طریق همکاری دیگران امکان‌پذیر است و صورت می‌گیرد. . . . به نظر من تنها تغییری که در گفت و گو حاصل شده است در واژه‌ی آن بوده است. واژه‌ی گفت و گو امروز قدری متحوّل شده است. چرا که ما در يك جامعه‌ی کثرت‌گرا به سر می‌بریم که در آن مباحث ارزشی یکسان نمی‌باشد. پس به عقیده من باید در این جا به جای واژه‌ی گفت و گو از واژه «فرهنگ مشاجره» سخن بگوییم. این فرهنگ مشاجره عبارت از این است که ما با همدیگر به گفت و گوی انتقادی بپردازیم، بدون اینکه شروع چنین گفت و گویی را

- بیشتر شیوه‌های گفت و گو در قرآن کریم ناظر بر استدلال، حکمت، موعظه نیکو و پرهیز از جدل است: «ای رسول ما خلق را به حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه خداوند دعوت کن و با بهترین طریق مناظره کن» (وظیفه تو بیش از این نیست) (نمل: ۱۲۵) نیز فرماید: «بر پیغمبر جز تبلیغ احکام الاهی و وظیفه‌ای نیست.» (مائده: ۹۹) سفارش قرآن به استدلال و خردورزی در گفت و گو، واضح است: «کسانی که در آیات الاهی جدل کردند، یعنی گفت و گو و ارانهای استدلال و برهان نکردند، چیزی جز تکبر در دل ندارند.» (غافر: ۵۸)

محمدحسین طباطبایی در تبیین میزان جدل و مجادله از يك سو و استدلال و حکمت از سوی دیگر در روش مندی گفت و گوهای قرآنی می‌نویسد:

حکمت به اصالت حق با علم و عقل، موعظه به تذکر به خیر برای نرم شدن دل و جدال به گفت و گو بر سبیل غلبه و پیروزی بر خصم آمده. جدال بیش از موعظه به نیکو بودن نیازمند است و لذا از آن تعبیر به احسن شده. در آیه‌ی ۱۲۵ سوره‌ی نمل ترتیب نیز رعایت شده است. انواع سخن حکمت آمیز جایز است. در موعظه آنچه نیکو خوانده می‌شود، توصیه شده و در جدال باید نهایت حسن نیت را داشته باشید. بعضی از مفسران گفته‌اند که جدال جزو دعوت نیست و آن برای الزام مخالف به قبول سخن و پیروزی بر اوست. (طباطبایی، ج ۶، ص ۳۷۲).

آنچه در این جا به اجمال می‌توان بر مبحث پیش گفته افزود این است که، با نگاهی کوتاه می‌توان به شیوه‌های گوناگون گفت و گو در قرآن کریم پی برد:

گفت و گوهای تبلیغی، ترویجی (مائده، ۹۹)  
گفت و گوهای استدلالی (بقره ۱۱۲-کھف ۵۴)  
انفال ۶- غافر ۳۵- آل عمران ۲۰ و ۶۶)  
گفت و گوهای توجیهی (لقمان ۲۵- عنکبوت ۲۹ و ۶۳)

گفت و گوهای هدایت‌گرا (نمل ۱۶ و ۱۲۵)  
گفت و گوهای مبتنی بر پیش‌آگهی (اسرا ۳۷ و ۳۶)

○ «بزرگ‌ترین گام به سمت يك دنیای بهتر و صلح آمیزتر هنگامی برداشته شد که استدلال‌ها پشتوانه شمشیرها قرار گرفتند و بعداً در مواردی جایگزین آن‌ها شدند.»

افراد در مبادله‌ی سؤال و جواب بین خودشان حاصل می‌شود.» (کاسیرر، ۱۳۷۳، ص ۲۸).  
افلاطون و همه‌ی پیروان او بارها تأکید کرده‌اند که هدف از گفت‌وگو کشف حقیقت است:

○ این حقیقتی بسیار عریان است که همه‌ی پیامبران و حکمای الهی دین و آیین خود را به روش گفت‌وگو و منش صلح و مدارا و نفی اکراه، خشونت و اجبار تبلیغ و ترویج کرده‌اند.

سزاوار نیست که کسی که همواره دم از فضیلت می‌زند در بحث نادرستی روا دارد. نادرستی در بحث این است که میان مغالطه و بحث جدی فرق نگذاری و روش‌هایی را که باید در هر یک از آن در پیش گرفت از هم جدا نکنی. روش ارباب مغالطه این است که هر چه بیشتر به شوخی و ریشخند توسل می‌جویند و بدین‌سان مخاطب را در دام می‌اندازند. در حالی که مردمان حقیقت‌جو تنها هنگامی به استدلال حریفان خرده می‌گیرند که او خود مرتکب خطایی شود یا هم‌نشینان پیشینی‌اش او را به راه خطا سوق داده باشند (افلاطون، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۱۰۴).

در این که اصل گفت‌وگو در متن خود دو فراگرد توأمان کنش‌گر «گفتم» و واکنش‌گر «گفتی» را به منظور نمایش یک فرضیه‌ی ظاهر می‌سازد کمتر می‌توان تردید کرد. با وجود این فلسفه‌ی گفت‌وگو در مسیر تاریخی خود لایه به لایه پیچیده‌تر شده و از مفاهیم گفتار دکارتی به گفتمان هابرماسی رسیده است.

یورگن هابرماس، که گفت‌وگوی مبتنی بر استدلال را در چارچوب «مفاهمه» جمعی تعریف می‌کند این موضوع را پیش می‌کشد که در گفت‌وگو نباید الزاماً به یک حقیقت معین و مشخص دست یافت. گفت‌وگو برای فهمیدن موقعیت مخاطب است و در این میان البته می‌توان زوایایی از حقیقت را نیز ردیابی کرد. هابرماس می‌کوشد گفت‌وگو را با لوازم دوران مدرن نیتنه تطبیق دهد و به درکی تازه از این فرایند در عرصه‌ی نظری ابتکار حاکم بر تفاهم مبتنی بر خرد گروهی برسد:

به نظر هابرماس هسته و جوهره‌ی اصلی عقلانیت ارتباطی، اختیاری و سبب نوعی وحدت و اجماع در گفت‌وگوهای دو طرفه است. اگر چه این عقل ارتباطی در فرآیندهای حیات اجتماعی انسان‌ها مضمّن است ولی با اعمال دو طرفه‌ی مفاهمه موجب

منوط و مشروط به یکسان بودن عقاید نمایم... (زیمرلس، همشهری، ۶ تیر ۱۳۸۰، ص ۶).

با این همه، تاریخ فلسفه غرب سفر اراط را پیشرو فروریزی مبنای تک‌گویی (monologue) و بنیان‌گذار تفکر گفت‌وگویی، مناظره، مفاهمه، مکالمه و به عبارت بهتر درک دیالکتیکی از جهان می‌داند. ارنست کاسیرر نیز بر این مدعا مهر تأیید زده است. کاسیرر با تأکید بر وجوه مشخص فلسفه سقراط و ساخت‌شکنی وی در عرصه‌ی پس‌زدن تک‌گویی، پای شناخت‌شناسی و معرفت‌یابی را در میدان گفت‌وگو به میان می‌کشد:

برای فهمیدن انسان باید حقیقتاً با وی رودررو شد و در رودرویی با وی تردید نکرد. وجه مشخص فلسفه‌ی سقراط محتوای عینی جدید آن نیست. فلسفه‌ی سقراط بیشتر یک نوع فعالیت جدید و یک نوع رسالت تازه‌ی اندیشه است. تا زمان سقراط فلسفه همواره به عنوان نوعی مونولوگ عقلی بروز کرده بود. از زمان او به بعد فلسفه به تدریج به حوزه‌ی مکالمه و مباحثه و مذاکره وارد شد. فقط از راه مناظره یا جدل می‌توان به طبیعت انسان معرفت پیدا کرد. از لحاظ حکمای قبل از سقراط حقیقت به منزله‌ی چیزی بود ساخته و آماده که یک متفکر می‌توانست انفراداً به آن دست یابد و آن را به آسانی به دیگری منتقل کند. اما سقراط نمی‌توانست با سابقین خود همراه باشد. (کاسیرر، ۱۳۷۳، ص ۲۸)

دیدگاه افلاطون به گفت‌وگو نوعی نگاه حقیقت‌شناختی بود. افلاطون در پس گفت‌وگو به دنبال کشف حقیقت گم شده بود. او حقیقت را برآمده از اندیشه‌ی دیالکتیک ابژکتیو که از نوعی رویکرد اجتماعی برخاسته است می‌دانست و معتقد بود که تفکر و تفلسف همان گفت‌وگوی روح با خویشتن است. با این حال:

«افلاطون بر آن بود که پیوند زدن حقیقت به روح یک آدم به همان اندازه غیرممکن است که بینایی بخشیدن به کور مادرزاد. حقیقت ذاتاً محصول تفکر دیالکتیکی عینی و اندیشه‌ی مبتنی بر جدل است و فقط از طریق همکاری مستمر

اجتماعی-سیاسی ایران به شمار می‌رود، تحت تأثیر اندیشه‌های هابرماس نزدیک‌ترین مفهوم برای تعریف و باز تولید واژه «دیالوگ» را «مفاهمه» می‌داند که به منظور درک و فهم اندیشه‌ای دیگر صورت می‌گیرد. همین نویسنده از مطالعات چشمگیر پژوهشگران دانشگاه M.I.T خبر می‌دهد:

به اعتقاد محققان M.I.T، دیالوگ گفت‌وگوی صرف نیست و آنچه در سازمان ملل متحد اتفاق می‌افتد نیز دیالوگ نیست. در سازمان ملل متحد همراه با تبادل نظر، در واقع اعلام موضع می‌شود و بیان مواضع گفت‌وگویی است که مآلاً به پیروزی یکی از طرفین منتهی می‌گردد. در این گفت‌وگو طرفین دارای پیش‌فرض‌هایی هستند که در صورتی که به چالش کشیده شوند از آن دفاع می‌کنند. در حالی که دیالوگ تلاشی است جمعی برای یافتن پاسخ به مسایلی مشترک. نتیجه تحقیقات M.I.T نشان می‌دهد که فرایند دیالوگ بر همه زمینه‌های زندگی بشری قابل انطباق است. جوامع انسانی می‌توانند از دیالوگ به‌عنوان رویکردی برای تنظیم روابط خود با یکدیگر استفاده کنند. دیالوگ برای فهم است، نه برای حل.

این نکته که گفت‌وگو از نظر اجباری می‌تواند تداعی کننده گونه‌ای مفاهمه دوسویه باشد و نتیجه‌اش نیز الزاماً به مفاهمه یا به حل یک موضوع در چارچوب توافق دو یا چند سویه منتهی نشود، مورد تأکید و توجه هانس فان کینگل و کارل پوپر نیز قرار گرفته است. به نظر کینگل:

«گفت‌وگو رقابت‌پذیر نیست؛ زیرا هدف آن برنده شدن نیست، بلکه تفاهم و ایجاد احساس برای دیگران است. در گفت‌وگو اهمیت سخن گفتن کمتر از شنیدن است.»<sup>۲</sup>

به عقیده پوپر گفت‌وگو هر چند ممکن است به توافق نینجامد اما می‌تواند در ذهنیت هر یک از طرفین گفت‌وگو آثار عمیق برجای بگذارد و عقاید قبلی آنان را در خصوص وضع و حالشان متحول سازد. به اعتقاد پوپر شرط سودمند گفت‌وگو حصول توافق نیست. برعکس، در بسیاری از موارد به دست نیامدن توافق، موانع از

کنش هماهنگ می‌گردد. به نظری آگاهی است که موجب فهم متقابل می‌شود. انسان‌ها با شرکت در یک مباحثه است که از افکار هم آگاهی می‌یابند. مباحثات تضمین‌کننده مشارکت برابر و آزاد است. در جست‌وجوی جمعی برای حقیقت هیچ اجباری برای کسی وجود ندارد جز استدلال و بحث برتر و بهتر. (Bent, 1998, pp. 211-212)

مجتبی امیری نظریه هابرماس درباره تعریف گفت‌وگو را با عبارت «عمل مبتنی بر مفاهمه» یکسان دانسته است:

نگرش جدید و متناسب با مقتضیات دوران مدرن نسبت به مبانی نظری دیالوگ را می‌توان در نظریه یورگن هابرماس جامعه‌شناس آلمانی، یعنی «عمل مبتنی بر مفاهمه» جست‌وجو کرد. وی مفاهمه را عمدتاً در روابط انسانی مورد توجه قرار داده و معتقد است که انسان‌ها موجوداتی ذی‌شعورند و قادرند از طریق زبان منطبق به تفاهم برسند و مشکلات خود را حل کنند. هابرماس مهم‌ترین عامل ارتباط انسان‌ها را ارتباط تفاهمی می‌داند. این ارتباط در جامعه مدرن برای حصول «اجماع مدنی» بر کلام و زبان متمرکز است. در واقع اجماع مدنی نه با زور و دیکتاتوری، بلکه با تفاهم و توافق طرفین حاصل می‌شود. چنین اجماعی یکی از مبانی مشروعیت دولت دموکراتیک است. زیرا بیان‌گر توافقی است که از راه ارتباط و دیالوگ اعضای جامعه مدنی به دست آمده است. این روش گفت‌وگو و دیالوگ و کسب مشروعیت به نظر هابرماس می‌تواند به الگوی جهانی نیز تبدیل شود. زیرا مؤلفه‌های آن یعنی زبان و عقل نزد همه انسان‌ها موجود است. مرکز ثقل نظریه هابرماس کثرت‌گرایی و جهانی بودن ارزش‌های انسانی است که نهایتاً راه را برای تفاهم باز خواهد کرد. (امیری، ۱۳۷۷، ۱۲۹).

این پژوهشگر که به راستی از پیشروان طرح و ترجمه و نقد اندیشه بر خورد تمدن‌ها در محافل

○ تفکر محافظه کارانه و ارتجاعی بر سنت‌های طبیعی ثابت و اصول غیر عقلانی فراتاریخی و فوق انسانی پای می‌فشارد تا در سایه آن از سلطه جابرانه ضد انسانی خود دفاع کند. برای این اندیشه حتی در باطن عقلانیت نوعی بی‌عقلی نهفته است و گفت‌وگو برای آن در واقع تنه‌سایک «مونولوگ» است و بس.

سهل انگاری‌های ذهنی و کسب رضایت پیش هنگام از تلاش‌های فکری می‌شود و طرفین بحث را به تکاپو و تلاش بیشتر وادار می‌سازد و این تلاش می‌تواند به نتایج چشمگیر معرفتی و عملی منجر شود. آنچه به سودمندی گفت‌وگو مدد می‌رساند، از يك سو پذیرش این نکته از سوی طرفین است که گفت‌وگو ابزاری مناسب‌تر از خشونت است و از سوی دیگر پذیرش اینکه دو طرف می‌باید به سنت‌ها یا قوانین دیگر با تسامح و حتا احترام نظر کنند.... شکاف میان چارچوب‌های گوناگون یا میان فرهنگ‌های متفاوت همواره به دلایل منطقی پرشدنی نیست.... این شکاف را می‌توان پر ساخت. ممکن است هیچ فرض مشترکی وجود نداشته باشد. احیاناً ممکن است تنها مسایل مشترك موجود باشد. زیرا گروه‌های مختلف مردم بر طبق يك قاعده، در مسایل زیادی چون مسئله بقا اشتراك دارند. اما حتا به مسایل مشترك نیز ممکن است همواره نیاز نباشد. نظریه من آن است که منطق، نه اسطوره چارچوب و نه نقیض آن را تثبیت نمی‌کند. اما ما می‌توانیم کوشش کنیم که از یکدیگر چیز بیاموزیم. موقیبت تا اندازه زیادی به نیت خیر ما و تا اندازه‌ای به شرایط تاریخی مان و موقعیت و شرایطی که مسئله‌مان در آن مطرح شود، بستگی دارد.

با این حال باید توجه داشت که کارل پوپر به گونه‌ای «نظریه چارچوب محوری در عرصه گفت‌وگو» معتقد است. از نظر پوپر، مباحث عقلانی و سودمند فقط در حالی شکل می‌گیرد که طرفین گفت‌وگو دست کم در چارچوب مشترکی از فرضیه‌های اساسی مشترك باشند و به ضرورت توافق برای تداوم و بی‌گیری چنین گفت‌وگوهایی ایمان داشته باشند.

(کارل پوپر، ۱۳۷۷، صص: ۱۲۵-۱۴۲)  
در واقع همین «فرضیه‌های مشترك» و «ضرورت توافق» پیش شرط‌هایی فراروی می‌نهد که می‌تواند حلقه‌های گفت‌وگو پوی را برخلاف مفاهمه هابر ماسی، تنگ و بسته کند. همین پیش شرط‌هاست که به گفت‌وگو حالتی سنتی و انقباضی می‌بخشد و گفت‌وگو را به چارچوب‌های پایگاهی عقب می‌کشد. در واقع می‌توان گفت که «فرضیه‌های مشترك گفت‌وگو

پوپری» تلویحاً انتظار دسترسی به توافق را روی میز گفت‌وگو می‌گذارد. در چنین شرایطی است که پیش شرط‌هایی نیز مطرح می‌شود و طبعاً طرفین گفت‌وگو برای رسیدن به شرایط و اهداف مورد نظر خود- که قرار است به توافق برسند- از فضای مطلوب گفت‌وگو هابر ماسی- که متکی بر مفاهمه است- دور می‌شوند و چنین فرایندی به مثابه مرگ گفت‌وگو تلقی تواند شد. اصل وجود گفت‌وگو، لزوم دو فراگرد توأمان کنش گفتیم و گفتیم، و واکنش تابگویی و بگویند را مفروض می‌سازد. و از آنجا که اصل گفت‌وواگت جریان دارد، هر گونه استنتاج بعدی از قبل معین شده‌ای به منزله اعلام مرگ استطاله (پروسس) زنده و خلاق گفت‌وگوست که حیات آن به مراعات این امر بستگی دارد که هر لحظه و همواره بتوان در همه مقدمات و مؤخرات و اصول بحث به شکلی سازنده- یعنی سازنده عقل زنده و بیدار و مخرب بی‌عقلی متعبد برده‌وار- انجام داد و این وسواس خار خار گونه را به درون همه بخشهای فرایند بحث وارد ساخت و جزء لاینفک آن نمود.

زیمرلس نیز گرچه از پیش شرط گفت‌وگو سخن گفته است، اما به هر حال شرط وی برخلاف پیش فرضیه و نظریه چارچوب محوری پوپر، راه را بر هر گونه پیشداوری می‌بندد و مسیرهای تنگ گفت‌وگو را می‌گشاید:

شرط لازم برای آغاز گفت‌وگو درك لازم نسبت به عقاید دیگران است. دیگری که نباید حتماً با ما هم عقیده باشند. چنانچه ما، هم عقیده بودن مان را به عنوان شرط لازم برای شروع گفت‌وگو مطرح کنیم در آن صورت، گفت‌وگویی که دیگران نیز حق دارند به گونه‌ای دیگر باشند و اندیشه مخالف یا متفاوت با اندیشه و تفکر ما داشته باشند، نمی‌توانند مشارکت کنند.... باید این گونه تصور کرد که افکار و عقاید دیگران اگر چه با ما یکسان نیستند اما می‌توانند افکار خوبی باشند.... (پیشین)

لگنهاوزن ضمن تفسیر عقاید السدایر مکینتایر، از ضرورت نفی هر گونه پیشداوری در فرایند يك گفت‌وگو طبیعی سخن می‌گوید: همین که گفت‌وگو نضج می‌گیرد،

○ کاسیرر با تأکید بر وجوه مشخص فلسفه سقراط و ساخت شکنی وی در عرصه پس زدن تك گویی، پای شناخت شناسی و معرفت یابی رادر میدان گفت‌وگو به میان می‌کشد.



زیست محیطی آنان، متفاوت است. هم از این رو محال است که بتوان از این میان درست را از نادرست باز شناخت. نظریهٔ دکارت تداعی گر مصرع مشهور «مردم اندر حسرت فهم درست» جلال الدین محمد بلخی است. به راستی فهم درست بر چه پایه ای استوار است؟

هگل برای فهم و خرد دو منزلت جداگانه قائل بود. از دریچهٔ فهم، هر مقوله ای هستی جدا افتاده ای است که هیچ پیوندی با مقولات دیگر ندارد و فهم بر یکسانی هر دو اصرار می ورزد. اما از منظر خرد مقولات زنده، جنبنده و سیال و جاری در یکدیگرند. خرد بر هر دو پافشاری می کند و هر دو را با هم می نگیرد. از سوی دیگر باید توجه داشت که روند گفت و گو ضرورتاً می باید بتواند، افزون بر مفاهیم، شکاف های غیر استدلالی و احساسی میان طرفین گفت و گو را به شیوهٔ منطقی متصل و پیر کند.

هانس گئورگ گادامر که در بسیاری از آثار و افکار خود مسئلهٔ گفت و گو و آمیزش افق های گوناگون فکری را به بحث گذاشته است، راه حل چالش آرای مختلف را در شیوهٔ گفت و گوهای مستقیم و رودر رو یافته است. گادامر نخست در تعریف گفت و گو یاد آور می شود:

«گفت و گو بر حسب اینکه چگونه بر سبب مطرح می گردد، صورت می پذیرد. گفت و گو به معنی شناخت سؤال و پیدا کردن پاسخ مناسب برای سؤال مطرح است.»

وی دربارهٔ بهترین روش گفت و گو می افزاید:

«گفت و گوها زمانی نتیجه بخش خواهد بود که به صورت مستقیم و رودر رو صورت پذیرد.» (گادامر، ۱۳۸۰، ص ۶)

نیکولسکی با تأکید بر اینکه علوم اجتماعی و بویژه سیاست و منطق حاکم بر آن همواره منشأ تنازع و تضاد بوده است، به ریاضی روی می آورد و از آن بعنوان «منطق مشترک» که در صورت حاکمیت بر فضای گفت و گو، بر بسیاری از مشکلات پوشش تواند گذاشت یاد می کند:

«ریاضی به عنوان سرسلسله ای علوم می تواند الگویی برای منطق مشترک و دستیابی به هندسه ای گفت و گو تلقی شود.»

(نیکولسکی، ۱۳۶۵، ص ۱۸۳)

شرکت کنندگان باید آماده برای دست برداشتن از شرح شان در مورد برخی از موضوعات خاصی که پیوند به تمدنی - که آن ها نماینده آن هستند - شوند. همچنین برتری گزارشی را که توسط نمایندگان دیگر ارائه می شود، بپذیرند. در این هنگام اگر گفت و گو ادامه یابد، شرکت کنندگان دیگر صرفاً نمایندهٔ تمدن خودشان نیستند. در واقع این ایده که هیچ نماینده ای از تمدن منفرد، - یک تمدن فاسد نشدهٔ منفرد - وجود ندارد، باید به صورت اسطوره ای بالقوه خطرناک در جهان جدید تصدیق شود. زیرا اسدراه گفت و گوی اصیل و موجب عنبر و بهانه تراشی برای [توجیه] نقایص سنت مان می شود و انسان را برای رؤیت تمدن های دیگر به منظور غنی سازی تمدن خود نابینا می کند.

(الگنهاوزن، قبسات. س چهارم، ش ۳، ص

۱۵۷).

### منطق گفت و گو

این نکته که گفت و گو از چه شیوه و روشی می باید پیروی کند و تابع چه منطقی باشد، گذشته از اینکه از درک و تعبیر ما در خصوص فلسفهٔ گفت و گو سرچشمه می گیرد، تابعی از اهداف گفت و گو نیز می تواند تلقی شود و نسبت های متغیری را رقم بزند. گفت و گو سرچشمه می گیرد، تابعی از اهداف گفت و گو نیز می تواند تلقی شود و نسبت های متغیری را رقم بزند. گفت و گو و بیان اندیشه های گوناگون از یک سو می تواند به همسازی و همترازی و ایجاد وحدت میان ملت ها و دولت ها یاری رساند و از سوی دیگر روشن شدن مرزهای اندیشه در جریان گفت و گو، در بطن و متن خود می تواند اختلاف و کشمکش ها را دامن زند و اگر مسیر گفت و گو اندکی از جادهٔ فهم متقابل (مفاهیم) خارج شود، تقابل ها و گسل ها، نخستین نتیجهٔ پدیدهٔ گفت و گو خواهد بود. این عقیدهٔ دکارت گرچه تا اندازه ای تیره و بدبینانه است، اما بر بستری از واقعیت های اجتماعی و فرهنگی شکل گرفته است. به نظر دکارت آرای انسان ها دربارهٔ هر پدیده به سبب شیوه های متخالف اجتماعی و

○ بزرگ ترین هنر هر جامعه در زمینه گسترش و نهادینه سازی فرهنگ گفت و گو، - که خود هنری است سترگ - تولید آزادی در همهٔ عرصه های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است. ارتباط آزادی با گفت و گو، ارتباطی دوسویه و تعاملی است. به همان گونه که بی آزادی نمی توان از گفت و گو سخنی به میان آورد، بی احترامی به قواعد و روش های گفت و گو، جامعه را به سوی تک صدایی و استبداد می کشد.

پیش نیاز گفت و گو»، داستان «منازعت چهار کس جهت انگور که هر یکی به نام دیگری فهم کرده بود آن را» از دفتر دوم مثنوی را به یاد آوریم:

چار کس را دادم سردی یک درم

آن یکی گفت این به انگوری دهم

آن یکی دیگر عرب بد گفت لا

من عنب خواهم نه انگور ای دغا

آن یکی ترکی بدو گفت این بنم

من نمی خواهم عنب خواهم ازم

آن یکی رومی بگفت این قیل را

ترک کن خواهم استافیل را

در تنازع آن نفر جنگی شدند

که سر نام ها غافل بدند

مشت بر هم می زدند از ابلهی

پر بدند از جهل وز دانش تهی

صاحب سری عزیز صزدان

گریدی آن جا پادای صلح شان

پس بگفتی او که من زین یک درم

آرزوی جمله تن را می دهم

چون که بسیار بد دل را بی دغل

این در متان می کند چندین عمل

یک در متان می شود چار المراد

چار دشمن می شود یک ز اتحاد

گفت هر یکتان دهد جنگ و فراق

گفت من آر دشمار اتفاق

پس شما خاموش باشید انصتوا

تاز یا نتان من شوم در گفت و گو

(جلال الدین محمد، ۱۳۵۹، صص: ۳۷۵-۳۷۴)

درواقع هدف گروهی از زبان شناسان که دست به تلاشی ناکام و بی فرجام زدند تا با ابداع زبانی جهانی به نام «اسپراتنو»، ارتباطات انسانی را در زمینه تسهیل دشواری های ناشی از تجانس زبانی در عرصه گفت و گو از میان بردارند، همین بوده است.

### آسیب شناسی گفت و گو

چنانکه دانسته است، افلاطون بیش از هر فیلسوف دیگری از «کشف حقیقت» در فرایند گفت و گو سخن رانده است. به جرأت می توان گفت که پاشنه آشیل و چشمان اسفندپار گفت و گو نیز در همین ردیابی حقیقت نهفته است. بسیاری از

نیکولسکی معتقد است که دقت و مبانی استراتژیک ریاضی، از این علم اندیشه ای منطقی ساخته است که با وجود انتزاعی بودن بسیار مفید و ثمر بخش است.

هنری هال نیز با همان استدلال نیکولسکی، یعنی «وجود اختلاف در سیاست بیش از علوم خالص و کاربردی» بر منطق ریاضی، بعنوان بهترین منش حاکم و رمز توفیق گفت و گو تأکید می کند:

ریاضیات آن قضایایی را می پذیرد که استنتاج آن ها از اصول موضوع و با منطق دقیق ممکن باشد. مادام که دیدگاه ریاضی محض اختیار شده باشد، این پرسش که آیا اصول موضوع راست هستند یا نه، جای طرح ندارد. دلیلش این است تا آنجا که به نظام قیاسی مربوط می شود واژه ای راست جای خود را به عبارت سازگاری با اصل موضوع داده است. تنها محدودیت موجود این است که اصول موضوع را باید به گونه ای اختیار کرد که هیچ گاه دو قضیه که از نظام به دست می آیند با یکدیگر سازگار نباشند.

(هنری هال، ۱۳۶۹، ص: ۱۴۲)

دیوید هلد، از اساس منکر ضرورت تجانس زبان و خرد و اجتماع در جریان گفت و گو است. او در نقد دیدگاه های پسامدرن، از دریچه نگاهی فرافلسفی می گوید:

«به جای پرداختن به مباحث پسانو که تأکید فراوان بر تجانس زبان، فرد و اجتماع دارند و به جای بحث در طرفداری لیبرال از اصول جهانشمول باید از هر گونه گرایش بنیادگرا دوری کرد و گفت و گو را چونان منبع اصلی جهت گیری جهانی به کار گرفت.»

(D. Held, 1991, p. 28)

جان دابلیو، برخلاف هلد، نه تنها از ضرورت وجود «تجانس زبان» فراتر می رود، بلکه به توافق اصولی و اولیه بر مبنای زبان مشترک بعنوان پیش نیاز گفت و گو اشاره می کند. وی با تشبیه زمینه گفت و گو به تنظیم فرکانسی، مدعی می شود تا زمانی که این مبنای زبانی مشترک دارای فرکانس مشابه نشود، زمینه برای گفت و گو فراهم نمی آید. (ج. دابلیو، ۱۳۶۹، ص: ۱۱۸) ما حق داریم از این نظریه جان دابلیو درباره «زبان مشترک بعنوان

موضوع، بر شناخت نسبی حقیقت تأکید می‌کند و یاد آور می‌شود که:

این حقیقت‌دان نه حق‌آند این همه

نه به کلی گمراهانند این رزمه

زان کسب‌هی حق باطلی ناید پدید

قلب را ابله به بوی زر خسرید

حق شب قدرست در شب‌ها نهان

تا کند جان هر شبی را امتحان

نه همه شب‌ها بود قدرای جوان

نه همه شب‌ها بود خالی از آن

آن که گوید جمله حق‌آند احمق است

وان که گوید جمله باطل او شقی است

ملای روم برای آن که نسبت حقایق و پدیده‌های

هستی را عریان کند، دست به نمادسازی می‌زند و با

نشان دادن تاریکی‌های معرفتی و پاره‌پاره بودن ادراک

شناخت‌شناسی انسان، بحران معرفت را در نبود

شناخت یکی از پایه‌های پدیده‌هستی به تصویر

می‌کشد. فیل داستان رومی چون در مکان تاریکی

(جهل نسبی) واقع شده است، پس هر کس (یاهر

جریان فکری) از آن رو که در معرفت کامل (روشنایی

و آگاهی) اقرار نکرده است، فقط قادر به تشخیص

بخشی از وجود آن است و چون می‌پندارد این بخش،

همه موجودیت و تمام هستی حقیقت فیل است، و

گمان می‌برد به یگانگی درک در ست از این پدیدار سیده

است، به گمراهی فرو می‌غلطد. یکی یاد دست کشیدن

به گوش فیل آن را «بادبزن» می‌خواند و دیگری با

سودن دستی بر خر توم حیوان، به گمان یافتن

«ناودانی» می‌غززد. پس از نقل همه این گمانه‌زنی‌های

بیپوده است که جلال‌الدین محمد به نتیجه‌ای

حیرت‌انگیز می‌رسد:

موسی و عیسی کجا بد کافتاب

کشت موجودات را می داد آب

آدم و حوا کجا بود آن زمان

که خدا افکند این زهر در کمان

سخت گیری و تعصب خامی ست

تا جنینی کار خون آشامی ست

بدین ترتیب می‌توان گفت که تعصب و «خود همه

حقیقت‌پنداری» مهم‌ترین آفت هر گونه گفت و گو

است. گرچه نگارنده مایل است درباره تساهل و

تسامح و بلور الیسم بعنوان ابزارهای تسهیل و توفیق

همه‌جانبه گفت و گو سخن بگوید، از آن رو که اقتصاد

اندیشمندان معتقدند که حقیقت را نمی‌توان از مسیر متدولوژی پیدا کرد و تنها راه کشف حقیقت همان گفت و گو است و به سخن دیگر تنها در گفت و گوی مبتنی بر مفاهمه است که حقیقت متجلی و بارعایت پنج اصل گفتمانی کامل می‌شود:

الف. هیچ بخشی به سبب آنچه مورد بحث قرار می‌گیرد نباید از گفت‌مان مستثنی شود.

ب. همه شرکت کنندگان می‌باید امکانی برابر در پیش‌های گفتمانی داشته باشند.

پ. شرکت کنندگان باید قدرت همدلی با ادعاهای دیگران را داشته باشند.

ت. تفاوت قدرت موجود بین شرکت کنندگان باید خنثی شده باشد.

ث. شرکت کنندگان باید آزادانه منظور و اهدافشان را توضیح دهند.

پیش‌تر نیز در طرح نظریه هابرماس از فرایند:

آگاهی-کنش هماهنگ-مشارکت آزاد و برابر در

مباحثه (مفاهمه) به منظور جستجوی جمعی برای

دستیابی به حقیقت سخن گفتیم. جالب این جا است

که برخی از علمای اسلام نیز که به گفت و گو و

شیوه‌ها و آیین‌های آن توجهی خاص مبذول

داشته‌اند، هدف گفت و گو را «رسیدن به حق و طلب

ظهور» آن ذکر کرده‌اند.

(فیض کاشانی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۹۹)

بی‌گمان وارد شدن به چیستی حقیقت و به تبع آن

پرداختن به مقوله نسبت و ورود به مباحث

هرمنوتیکی ما را از محور بحث دور خواهد کرد. قدر

مسلم این است که کشف چیستی حقیقت هستی،

همواره بزرگترین دغدغه اندیشه بشری بوده است.

(مارتین هیدگر، ۱۳۶۷، صص: ۳۱-۳۰) بدین اعتبار

آنجا که حافظ گوید:

جنگ هفتاد و دو ملت همرا عذر بنه

چون ندیدند حقیقت در افسانه زدند

در واقع بر آن است که به انسداد گفت و گوها،

مجادله‌ها و منازعات قومی-فکری ملت‌ها و نحله‌های

مختلف فلسفی-کلامی اشاره کند و نتیجه همه آن

کشمکش‌های اندیشگی متخالف را-که در

جست‌وجوی حقیقت به سر و صورت یکدیگر

چنگ کشیده‌اند- گرفتار شدن در دام افسانه و خرافات

بداند. جلال‌الدین محمد بلخی با درک عمیق‌تر از

### ○ در متن گفتمان ادبیات

حاکم بر مونولوگیسم پیش از

هر واژه‌ای، کلمات «خود» و

«دیگری» شنیده می‌شود؛

واژه‌هایی که تداعی کننده

اختلاف است و به خطوط

گسل تعامل عمق بیشتری

می‌دهد.

سخن در اندازه يك مقاله به اسراف و زیاده روی کشیده، این مباحث مهم و مؤثر در ماجرای گفت و گورا می گذارد و می گذرد و فقط به نقل این نظریه جان لاک در باره حقیقت بسنده می کند:

«هر انسانی قادر به داوری پیرامون اندیشه های خویش است و هیچ نهادی نمی تواند و نباید این حقیقت را از او سلب کند. حقیقت مقوله ای چند وجهی است که به تمامی در اختیار هیچ نهاد و فردی نیست...» (لاک، جان، ۱۳۷۶، ص ۱۰۸).

بر بنیاد همین اندیشه است که عطاء الله مهاجرانی نیز ضمن نفی «دیدگاه تکفیر گرا» می گوید:

«دیدگاه تکفیر گرا بر این پایه استوار است که وقتی حقیقت به طور کامل پیش ماست، دیگر چه نیازی به گفت و گو است. اگر این افراد در جامعه قدرت داشته باشند دیگران را وادار به تسلیم در برابر خود کرده و بدین گونه جامعه را دچار خوت و سستی می کنند.

... گمان نکنیم خداوند تمام حقیقت را در اندیشه، ذهن و زبان ما به ودیعه گذاشته است، یعنی هر چه ما می گوئیم عین حقیقت است و در نتیجه با دیگران صحبتی نداریم. وقتی همه حقیقت پیش ما است دیگران قرار است چه سخنی بگویند؟ اگر این داوری در ذهن ما باشد که همه حقیقت نزد ما است، دیگر نیازی به شنیدن سخنان دیگران پیش نمی آید.» (حیات نو، ۱۳۷۹/۱۳/۱۴)

بدین ترتیب پرسش اساسی این است: «آیا سخن گفتن از حقیقت نوعی دور شدن از اصل یا اصالت گفت و گو است؟»

استدلال گریزی یکی دیگر از آسیب های گفت و گو به شمار می رود. کارل پوپر گفته است: «بزرگ ترین گام به سمت يك دنیای بهتر و صلح آمیز تر هنگامی برداشته شد که استدلال ها پشتوانه شمشیرها قرار گرفتند و بعداً در مواردی جایگزین آن ها شدند.» (علی پایا، ۱۳۷۹، ش: ۴ و ۵).

استدلال گریزی بیشتر با استبداد فکری و تحمیل عقاید خود به دیگران همراه و هم خانواده است. در جریان گفت و گو باید به این نکته مهم توجه داشت که تلاش برای فهم افکار دگر اندیشان به هیچ وجه به معنی پذیرفتن آرا و اندیشه های آنان و بازگشت از اصول و بیرون ریختن عقاید شخصی نیست. تنها محافظه کاران، طرفداران سکون و

سکوت و وضع موجود، واپس گرایان و فاشیست ها هستند که می کوشند با تحدید اندیشه در يك قالب خاص، فضای جامعه را تک صدایی کنند و هر جا که پای استدلال شان لنگید بازور و سر نیزه عقاید خود را به طرف مقابل تحمیل کنند. «شبه اندیشه فاشیستی (در همه جامه های رنگارنگ و کرپه آن) به حقانیت فقط يك جریان تاریخی، يك طبقه اجتماعی، يك قشر خاص، يك ملت و يك فرهنگ مخصوص معتقد است و بشریت را در هر گفت و گویی به اطاعت از این رسالت کاذب خویش فرامی خواند. [در عین حال] تفکر محافظه کارانه و ارتجاعی بر سنت های طبیعی ثابت و اصول غیر عقلانی فراتاریخی و فوق انسانی پای می فشارد تا در سایه آن از سلطه جابرانه و ضد انسانی خود دفاع کند. برای این اندیشه حتا در باطن عقلانیت نوعی بی عقلی نهفته است و گفت و گو برای آن در واقع تنها يك «مونولوگ» است و بس.» در متن گفتمان ادبیات حاکم بر مونولوگ گیسم پیش از هر واژه ای، کلمات «خود» و «دیگری» شنیده می شود؛ واژه هایی که تداعی کننده اختلاف است و به خطوط گسل تعامل عمق بیشتری می دهد. حال آنکه در فرایند گفت و گو، اگر به واقع «خود» و «دیگری» نیز وجود داشته باشد که معمولاً وجود دارد. ناگزیر باید با واژه هایی سخن گفت که بتواند بر شکاف «خود» و «دیگری» پل بزند. اگر بناست که گفت و گو [در نهایت] برای نوعی از دگر گونی مؤثر باشد یادآوری این نکته سودمند خواهد بود که به جای واژه های رایج «خود» و «دیگری» باید به پل زدن بر شکاف دیگری یا خود اندیشید. می توان گفت و مجاب شد که گفت و گو مشکلات را از میان نمی برد. گفت و گو مشکلات را روشن می سازد و بر آنها نور معرفت می تاباند و به تشخیص یاری می رساند. می توان پذیرفت که گفت و گو نتایج سریع و دلخواه به بار نمی آورد. اما این نکته را هم باید در نظر داشت که گفت و گو به واقع ابزاری برای تحمیل «خود» بر «دیگری» نیست، بلکه خوش آمدگویی به دیگران است. «گفت و گو نیازمند دعوت است. در گفت و گو ما هم میزبانیم و هم مهمان. دیگری ما را به شرکت در ضیافت ایده ها، ارزش ها و آرزوهایش فرامی خواند و ما نیز بیگانه را به مهمانی خودمان فرامی خوانیم. هنگام

○ گفت و گو به واقع ابزاری برای تحمیل «خود» بر «دیگری» نیست، بلکه خوش آمدگویی به دیگران است. «گفت و گو نیازمند دعوت است. در گفت و گو ما هم میزبانیم و هم مهمان. دیگری ما را به شرکت در ضیافت ایده ها، ارزش ها و آرزوهایش فرامی خواند و ما نیز بیگانه را به مهمانی خودمان فرامی خوانیم. هنگام

○ استدلال گریزی بیشتر با استبداد فکری و تحمیل عقاید خود به دیگران همراه و هم خانواده است. در جریان گفت و گو باید به این نکته مهم توجه داشت که تلاش برای فهم افکار دیگران دشوار است. هیچ وجه به معنی پذیرفتن آن و اندیشه‌های آنان و بازگشت از اصول و بیرون ریختن عقاید شخصی نیست.

استماع باید آداب مهمانی را رعایت کنیم و هنگام سخن گفتن آداب میزبانی را. این يك معامله بسیار حساس و آسیب پذیر است. زیرا اگر آداب صحیح توسط هر يك از شرکت کنندگان نقض شود، گفت و گو فرو می باشد. . . . در پایان این بخش چندان بی جا نخواهد بود که بی شرح و تفسیر به موارد دیگری در زمینه آسب شناسی گفت و گو اشاره کنیم:

- حاکمیت قرائتی خاص از مذهب و مطرد و مغلوب و یا وه دانستن دیگر قرائت ها.  
- تقابل حاکمیت سیاسی با مقوله تکثر آرا و وجود قرائت های گوناگون دینی و اجتماعی.  
- تحریک پذیر کردن و افزایش آستانه حساسیت و احساسات دینی جامعه.

- پیشگیری از گسترش نهادهای مدنی (این نهادها در صورت استقرار قانون مندمی تواننده فضای گفت و گوی ملی یاری رسانند).

- ایستادگی در برابر جریان آزاد اطلاعات (آزادی رسانه ها، اینترنت، ماهواره ها)؛ نادیده گرفتن ضرورت مطبوعات متکثر و انکار وجود رسانه های متنوع.

- ایدئولوژیک شدن جامعه، در کنار سیاه و سفید بینی محض.

- به اندادن به آموزش و پرورش و دانشگاه ها.  
- استبداد فرهنگی و سیاسی، اقتدار گرایی، قیم مآبی، پدرسالاری، گفتمان آمرانه در روندر شدن و توسعه.

چون عیب می جمله گفته شد، شایسته است هنرش نیز گفته شود. بزرگ ترین هنر هر جامعه در زمینه گسترش و نهادینه سازی فرهنگ گفت و گو، که خود هنری است سترگ. تولید آزادی در همه عرصه های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است. از تباطؤ آزادی با گفت و گو، از تباطؤ دوسویه و تعاملی است. به همان گونه که بی آزادی نمی توان از گفت و گو سخنی به میان آورد، بی احترامی به قواعد و روش های گفت و گو، جامعه را به سوی تک صدایی و استبداد می کشد.

### پی نوشت ها

\* این پژوهش بسیار زمان بر و نفس بر که تحلیلی است شبه قیاسی و تطبیقی در زمینه «اگرستانسیالیسم و حکمت

متعالیه» و جمع و جور شدن آن یادداشت ها از این سو و آن سو - که متن اصلی اش سال ها پیش به سرعت رفت و تدوین و تنظیم و تألیف دشوار کتابی سنگین، در پرتو دلگرمی دادن ها و توصیه های مکرر و دلسوزانه زنده یاد مصطفی رحیمی انجام شده و یاد و خاطره آن شیر آهنگه مرد فرهنگ و اندیشه ایران زمین در بند بند کتاب خانه کرده است. بدین امید که با حل مسأله کاغذ و انتشار این کتاب جامع، هم به توصیه و پیگیری آن بزرگ مرد جامعه عمل پیوشانم و هم گریبان خود را از دست علاقه مندان و دانشجویانی که خبر انتشار کتاب را از مدت پیش شنیده اند و اینک ول کن مؤلف بی تقصیر نیستند، آزاد کنم. توضیح اینکه کتاب «اگرستانسیالیسم و حکمت متعالیه» به احتمال بسیار با همکاری و مساعدت استادان مصطفی ملکیان و قنبری از سوی انتشارات «نگاه معاصر» چاپ و منتشر خواهد شد.

۱. نویسنده برای تصدیق مدعی خود در زیر همان صفحه می افزاید زنگ در فارسی ding dang و در انگلیسی ding dang است، ولی در آلمانی bim bam است که به هر حال تمایزها را هم نشان می دهد.

۲. اگر نویسنده ای فرانسوی بخواد آنچه را حس کرده و اندیشیده است برای دیگران باز گوید، تکلیف او از لحاظ ایزار بیان روشن است. او برای مثال واژه هایی مانند Pens-dé et با اطمینان کامل برای بیان مقصود خود به کار می برد بی آنکه خوانندگان در فهمیدن مطلب دچار اشتباه شوند.

همچنین يك مترجم انگلیسی یا فرانسوی وقتی برای مثال از زبان آلمانی اثری را به زبان خود برمی گرداند در برابر واژه "verstand" (فهم) ده ها واژه مانند «فهم»، «مفاهمه»، «عقل»، «شعور»، «درك»، «ادراك»، «دراکه» و مانند این ها که همه به صورت مبهم و مترادف یا یکدیگر در زبان او کاربرد داشته باشد در برابر خود نمی بیند تا بدون اطمینان و تنها به سلیقه شخصی یکی از آن ها را برگزیند و به جای آن واژه آلمانی به کار برد؛ بلکه برعکس تکلیف او روشن است.

زیرا اولاً می داند. و به یقین می داند. که در زبان آلمانی "verstand" هیچ گاه با "Geist" (جان) یا "vernunft" (خرد) یا... مخلوط نمی شود و ثانیاً در زبان خود او یعنی فرانسه یا انگلیسی نیز در برابر هر يك از آن واژه های آلمانی واژه معین و دقیقی وجود دارد که فرانسوی زبان یا انگلیسی زبان آن را با واژه های دیگر به گونه مبهم و مترادف به کار نمی برد. این همان نظم فلسفی و سامان معنوی است که زبان های اروپایی به تدریج دارا شده اند. در هیچ يك از این زبان ها، حد مفاهیم و واژه ها بازبچه دست اشخاص نیست، بلکه برعکس حدی است معین، معتبر و محترم... بنابراین کار نویسنده یا مترجم فرانسوی و انگلیسی در بیان

قراگوزلو. محمد (۱۳۸۳) نازلی سخن نگفت، تهران: نگاه.

درآمد میسوط این کتاب - که به زودی از سوی انتشارات معتبر نگاه چاپ و منتشر خواهد شد - به تشریح و تبیین اجمالی تبارشناسی شعر سیاسی اختصاص یافته است. تصور می‌کنم به اعتبار مطالب مطروحه در کتاب نازلی سخن نگفت و بویژه ارزیابی شعر سیاسی چند شاعر شاخص ایران (سعدی، حافظ، سیف فرغانی، فرخی یزدی، عارف، ایرج، عشقی، نیما، شاملو، اخوان ثالث، فروغ و...) گامی بلند در راه تحقق اهداف متعالی مدیر مسئول و سردبیر فرزانه و دانشور ما هنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی استاد ارجمند جناب بشارت و همکاران بزرگوار ایشان، در زمینه پیوند ادب و سیاست برداشته شود.

— (۱۳۷۹) «چرا تمدن‌ها سقوط کردند» (گفت‌وگوی تمدن‌ها از منظر قرآن) [مصاحبه]، گلستان قرآن، ش: ۳۷.

— (۱۳۷۹) شیوه‌ی شهر آشوبی، تهران: ایران جام.

— (۱۳۷۵) «ترجمه‌ی شبانه» (نقد و بررسی اشعار سیاسی نیما) [مقاله] مندرج در کتاب مجموعه سخنرانی‌های کنگره‌ی جهانی نیما، تهران: یونسکو.

کاسیرر. ارنست (۱۳۷۳) رساله‌ای در باب انسان (درآمدی بر فلسفه و فرهنگ)، برگردان بزرگ نادرزاد، تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

لاک. جان (۱۳۷۶) نامه‌ای در باب تساهل، برگردان شیرزاد گلشاهی، تهران: نشر نی.

لگنهاوزن. محمد (۱۳۷۸) «چه کسانی می‌توانند وارد گفت‌وگوی تمدن‌ها شوند» [مقاله]، برگردان محمد باقر قیومی، قیسات، سال چهارم، ش: ۳.

مجتهدزاده. پیروز (۱۳۸۰-۱۳۷۹) «جغرافیای سیاسی، سیاست جغرافیایی»، اطلاعات، شماره‌های مسلسل.

مهاجرانی. عطاءالله (۱۳۷۹) «دیدگاه تکفیرگرا»... [سخن‌رانی]، حیات نو، چهارده خرداد.

نیکولسکی. الکساندرف (۱۳۶۵) ریاضیات (محتوا، روش و اهمیت آن)، برگردان پرویز شهریاری، تهران: توکا.

وال. ژان (۱۳۴۵) اندیشه‌ی هستی، برگردان باقر برهام، تهران: طهوری.

هال هنری (۱۳۶۹) تاریخ فلسفه و علم، برگردان عبدالحسین آذرنگ، تهران: سروش.

هیدگر. مارتین (۱۳۶۷) فلسفه چیست؟ برگردان مجید مددی، تهران: تندر.

Bent. f. (1998) "Habermas and Foucault: Thinker for Civil Society", Brit, Institute of Sociology N. 49.

Held. D. (1991) Political Theory Today, New York, Polity.

اندیشه‌های خویش یا در برگردان اندیشه‌های بیگانه به زبان خویش آسان است؛ زیرا زبان خود او روشن و خالی از ابهام است و چنان نیست که وجود دهها واژه گنگ و دهن پرکن اما تو خالی امکان خلط مبحث و پراکنده گویی به کسی بدهد و ارتباط حقیقی در بین افراد جامعه را مختل سازد. (باقر برهام، ۱۳۴۵، صص: ب و ج)

۳. هانس فان کینگل، «نقش دانشگاه در ایجاد فرهنگ تفاهم»، برگردان: عبدالرضا هوشنگ مهدوی. (این مقاله در جلسه‌ی گروه سیاسی مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها قرائت شده و در مجله، گفت‌وگوی جهانی، ج ۳، ش ۱، سال ۲۰۰۱ به چاپ رسیده است).

## منابع و مراجع

اخوان ثالث. مهدی (۱۳۴۹) گزیده‌ی اشعار م. امید، تهران: بامداد.

افلاطون. (۱۳۶۴) دوره‌ی آثار افلاطون، برگردان محمد حسن لطفی و رضا کویانی، تهران: خوارزمی.

امیری. مجتبی (۱۳۷۷) «نقش مفاهمه‌ی تمدن‌ها در سیاست خارجی ایران» [مقاله]، چیستی گفت‌وگوی تمدن‌ها، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.

بلخی. جلال‌الدین محمد (۱۳۵۹) مثنوی معنوی، به سعی و اهتمام ر. نیکلسن، تهران: امیرکبیر.

پایا. علی (۱۳۷۷) «معجزه‌ی گفت‌وگو» [مقاله]، راه نو، ش: ۴ و ۵.

پوپر. کارل (۱۳۷۷) اسطوره‌ی چارچوب، تهران: طرح نو.

حافظ شیراز (۱۳۵۷) حافظ شیراز به روایت احمد شاملو، تهران: مروارید.

دابلو جان (۱۳۶۹) ارتباط گفتاری میان مردم، تهران.

زیمرلس. والتر کریستف و گادامر. هانس گئورگ (۱۳۸۰) «گفت‌وگو نیازمند درک دیگری است» [مصاحبه]، برگردان ه. شاه‌کنی، همشهری: ۶ تیر.

شفیعی کدکنی. محمد رضا (۱۳۶۷) موسیقی شعر، تهران: آگاه.

طباطبایی. محمد حسین (بی‌تا) تفسیر المیزان، برگردان محمد باقر موسوی همدانی، تهران: انتشارات اسلامی.

فیض کاشانی. محسن (۱۳۷۵) المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، برگردان محمد رضا عطایی، مشهد: مرکز پژوهش‌های بنیادی.

قادری. حاتم (۱۳۷۷) «گفت‌وگو و حلقه‌های معرفتی گفت‌وگو، مطالعه‌ی موردی آیاتی از قرآن» [مقاله]، چیستی گفت‌وگوی تمدن‌ها، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.

○ تنهامحافظه کاران،  
طرفداران سکون و سکوت و  
وضع موجود، واپس‌گرایان  
و فاشیست‌ها هستند که  
می‌کوشند با تحدید اندیشه  
در یک قالب خاص، فضای  
جامعه را تک‌صدایی کنند و  
هر جا که پای استدلال‌شان  
لنگید بازورو سر نیزه عقاید  
خود را به طرف مقابل  
تحمیل کنند.